

# مسافر عرش

ویرہ مکین سالگرہ عروج ملکوتی

حافظہ و نخبہ قرآنی فاطمہ پرورش



# بیت‌های برگزیده از کتاب



خرداد ۹۴

با تشکر از کلیه کسانی که ما را  
در تهیه این ویژه نامه یاری  
کردند به ویژه خانواده محترم  
مرحومه فاطمه پرورش.

## فهرست

- این کتاب از طرف محبوب است و نامه محبوب، محبوب است
- قرآن چشمه‌های نورانیت را در دل شما جاری می‌کند
- یادی از زنده یاد فاطمه پرورش
- شایستگی بندگی خدا را دارا بود
- فاطمه، فاصله فرش تا عرش را به چشم به هم زدنی پیمود
- از زبان پدر
- فاطمه! چقدر زیبایی!
- فاطمه یک ویژگی خیلی زیبایی داشت «حیا»
- تقدیم به روح بهاری مرحومه پرورش
- رنگ خدا
- فاطمه چگونه دانش آموزی بود؟
- فاطمه یک مؤمن کامل بود
- برگزاری کنگره قرآنی سمپاد با گرامیداشت یاد فاطمه
- فعالیت‌های اجتماعی فاطمه:
- خانوم همیشه من رو تا قچه بشینم موقع درس؟
- فاطمه پرورش روح بهاری باران
- آثار و برکات وجود مرحوم فاطمه پرورش همچنان پابرجاست
- ضرورت و اهمیت حفظ قرآن کریم
- فاطمه پرورش را توصیف کنید
- یادت باشه....
- به مناسبت نماز وحدت دانش آموزان مدارس سمپاد
- مسافر عرش

# حضرت امام خمینی (رحمه الله): این کتاب از طرف محبوب است و نامه محبوب، محبوب است



یکی دیگر از حجب که مانع از فهم قرآن شریف و استفاده از معارف و مواعظ این کتاب آسمانی است، حجاب معاصی و کدورات حاصله طغیان و سرکشی نسبت به ساحت قدس پروردگار عالمیان است که قلب را حاجب شود از ادراک حقایق و باید دانست.

شود و چشم، آیات باهره الهیه را ببیند و از حق و آثار و آیات او، کور گردد و دل فقّه در دین نکند و از تفکر در آیات و بیّنات و تذکر حق و اسما و صفات، محروم گردد؛ چنانچه حق تعالی فرموده: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» آنان را دل‌هایی است که با آن نمی‌فهمند و چشم‌هایی که بدان نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند. اینان چون چارپایانند؛ بلکه گمراه‌تر» ۵.

نظر آنها به عالم، چون نظر انعام و حیوانات گردد که از اعتبار و تدبیر، خالی است و قلوب آنها چون قلوب حیوانات شود که از تفکر و تذکر، بی‌بهره است؛ بلکه از نظر در آیات و شنیدن مواعظ و معارف، حالت غفلت و استکبار آنان روز افزون شود؛ پس، از حیوان پست‌تر و گمراه‌ترند.

**پی‌نوشت‌ها:**

۱. قرآن از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۰۳-۲.  
قرآن از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۰۵-۳.  
اعراف، آیه ۱۲-۴. قرآن از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۱۳-۱۱۴-۵. اعراف، آیه ۱۷۹-۶. قرآن از دیدگاه امام خمینی، ص ۱۳۵.

اورا از درگاه قرب دور کرد، ما را نگذارد که به آن درگاه راه یابیم. ۴.

**مهم‌ترین مانع فهم قرآن چیست؟**

یکی دیگر از حجب که مانع از فهم قرآن شریف و استفاده از معارف و مواعظ این کتاب آسمانی است، حجاب معاصی و کدورات حاصله طغیان و سرکشی نسبت به ساحت قدس پروردگار عالمیان است که قلب را حاجب شود از ادراک حقایق و باید دانست که از برای هر یک از اعمال صالحه یا سئیه، چنانچه در عالم ملکوت صورتی است مناسب با آن، در ملکوت نفس نیز صورتی است که به واسطه آن در باطن ملکوت نفس، یا نورانیت حاصل و قلب مطهر و منور گردد و در این صورت، نفس چون آینه صیقل، صافی گردد که لایق تجلیات غیبیه و ظهور حقایق و معارف آن شود و یا ملکوت نفس، ظلمانی و پلید شود و در این صورت، قلب چون آینه زنگار زده و چرکین گردد که حصول معارف الهیه و حقایق غیبیه در آن، عکس نیفتد و چون قلب در این صورت، کم‌کم در تحت سلطه شیطان واقع شود و ابلیس متصرف مملکت روح گردد، سمع و بصر و سایر قوانین به تصرف آن پلید در آید و سمع از معارف و مواعظ الهی، به کلی بسته

**بیشتری نصیبمان شود؟**

یکی از آداب مهمه قرائت قرآن که انسان را به نتایج بسیار و استغاثت بی‌شمار نایل کند، «تطبیق» است؛ آن چنان که در هر آیه از آیات شریفه که تفکر می‌کند، مفاد آن را با حال خود، منطبق کند و نقصان خود را به واسطه آن، مرتفع کند و امراض خود را بدان شفاده؛ مثلاً در قصه شریفه حضرت آدم علیه‌السلام، ببیند سبب مطرود شدن شیطان از بارگاه قدس، با آن همه سجده‌ها و عبادت‌های طولانی، چه بوده، خود را از آن تطهیر کند؛ زیرا مقام قرب الهی، جای پاکان است و با اوصاف و اخلاق شیطانی قدم در آن بارگاه قدس، نتوان گذاشت. از آیات شریفه استفاده می‌شود که مبدأ سجده نمودن ابلیس، خودبینی و عجب بوده که کوس «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» من بهتر از اویم؛ مرا از آتش و او را از گل آفریدی» ۳. زد، و این خودبینی، اسباب خودخواهی و خود فروشی - که استکبار است - شد و آن، اسباب خود رأیی - که استقلال و سرپیچی از فرمان است - شد؛ پس مطرود در گاه شدن آن چه سبب مطرودیت در گاه قدس است، در هر کسی باشد، مطرود است؛ شیطان، خصوصیتی ندارد. آن چه

**هدف از تلاوت قرآن چیست؟**

مطلوب در تلاوت قرآن شریف، آن است که قرآن در اعماق قلب انسان تأثیر کند و باطن انسان، صورت کلام الهی گیرد و از مرتبه ملکه، به مرتبه تحقق رسد و اشاره به این فرموده آن جا که [معصوم] فرماید: «جوان مؤمن اگر قرائت کند، قرآن در گوشت و خون او وارد شود» و این کنایه از آن است که صورت قرآن در قلب، مستقر و جایگزین گردد؛ به طوری که خود باطن انسان کلام الله مجید و قرآن حمید گردد؛ به اندازه لیاقت و استعدادش. ۱.

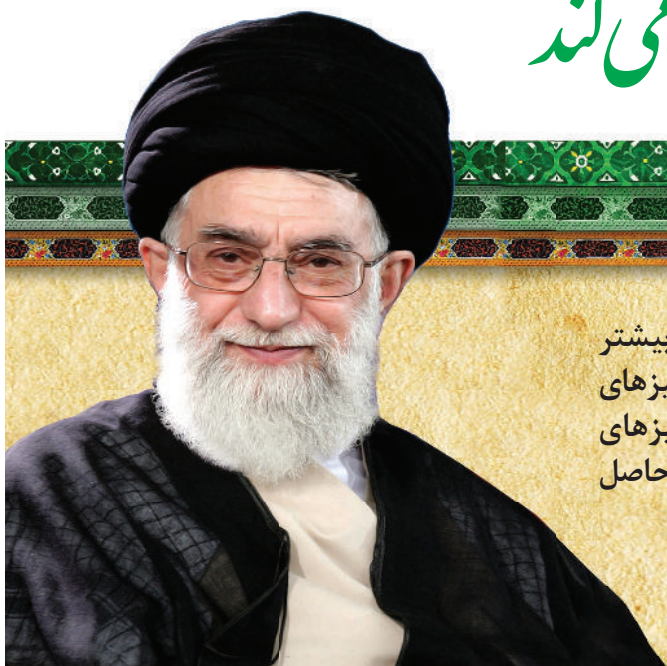
**آیا قرائت قرآن بدون تدبیر، اثری دارد؟**

فرزندم با قرآن، این بزرگ کتاب معرفت، آشنا شو؛ اگر چه با قرائت آن باشد و راهی از آن به سوی محبوب باز کن و تصور نکن که قرائت بدون معرفت، اثری ندارد که این، وسوسه شیطان است. آخر، این کتاب از طرف محبوب است برای تو و برای همه کس و نامه محبوب، محبوب است؛ اگر چه عاشق و محب مفاد آن را نداند و با این انگیزه، حب محبوب که کمال مطلوب است، به سراغت آید و شاید دست گیرد. ۲.

**چه کنیم تا از قرائت قرآن بهره**

## حضرت آیت الله العظمی حائمه ای (مد ظله العالی):

# قرآن چشمه های نورانیت را در دل شما جاری می کند



هر چه بیشتر با قرآن انس پیدا کنید، دلبستگی تان به آن بیشتر می شود. قرآن مثل یک دریای عمیق است. در سطح، انسان چیزهای مشاهده می کند؛ هر چه به اعماق بیشتر فرو بروید، چیزهای تازه ای مشاهده می کنید؛ و این البته به برکت انس با قرآن حاصل می شود.

و این به برکت انس طولانی و بلند مدت با قرآن برای انسان پیش می آید و هدایت قرآنی شامل حال انسان می شود. هر چه بیشتر با قرآن انس پیدا کنید، دلبستگی تان، به آن بیشتر می شود. هر چه به اعماق قرآن بیشتر فرو بروید، چیزهای تازه تر و مطالب خیره کننده تری در آنجا مشاهده می کنید؛ و این البته به برکت انس با قرآن حاصل می شود.

■ **باید هزاران حافظ قرآن داشته باشیم**  
ما که در یک جامعه بزرگ و در یک کشور پهناور زندگی می کنیم، بایستی هزاران نفر حافظ قرآن داشته باشیم. کسانی که در سنین بالا هستند، شانس حفظ کردنشان کمتر است؛ اگر چه شانشان منتفی نیست. البته بعضیها وقت نمی کنند؛ اگر وقت می کردند، می توانستند تجربه و آزمایش کنند. من خودم وقت نمی کنم؛ والا در همین سن هم شروع به حفظ قرآن می کردم. جوانان این را بدانند که حتی در سنین ما اگر وقت و مجال بود، جاداشت و بهتر بود که کسی برای حفظ قرآن صرف وقت می کرد؛ در سنین جوانی این کار لازم است.

گرد آورنده: دفتر قرآن و عترت معاونت تهذیب حوزه های علمیه

عزیزان من! قرآن نور است و حقیقتاً دل و روح را روشن می کند. اگر با قرآن انس پیدا کنید، می بینید که دل و جان شما نورانی می شود. به برکت قرآن بسیاری از ظلمات و ابهام ها از قلب و روح انسان زدوده می شود. به برکت قرآن است که انسان از ظلمات اوهام، اشتباهات، خطاها و غلطها، به نور هدایت راه پیدا می کند. قرآن، کتاب معرفت است. ما در زمینه زندگی، در زمینه آینده، در زمینه تکلیف کنونی، در زمینه هدف از بودن و در بسیاری از زمینه های دیگر، خیلی از مسائل رانمی دانیم؛ بشر مشحون به جهالت هاست و قرآن برای انسان معرفت می آورد.

■ **قرآن، دریای عمیق**  
هر چه بیشتر با قرآن انس پیدا کنید، دلبستگی تان به آن بیشتر می شود. قرآن مثل یک دریای عمیق است. در سطح، انسان چیزهای مشاهده می کند؛ هر چه به اعماق بیشتر فرو بروید، چیزهای تازه ای مشاهده می کنید؛ و این البته به برکت انس با قرآن حاصل می شود. این طور نیست که هر کس یک مقدار در قرآن مطالعه کرد، بگوید من به اعماق آن دست پیدا کردم؛ نه، چیزهایی وجود دارد که متعلق به راسخین در علم است. باید رسوخ در علم پیدا کرد

آرام، آرام که انسان با قرآن انس پیدا کند، وقتی ذهن او از لحاظ جنبه عاطفی - چون روی ذهن اثر می گذارد - از لحاظ جنبه های اخلاقی یا جنبه ای فکری - به بن بست می رسد، کسی که با قرآن انس دارد، می بیند که ناگهان ستاره ای می درخشد؛ می رود طرفش، می بیند راه باز شد. قرآن این طوری است.

■ **انس با قرآن**  
انس با قرآن برای همه لازم است؛ این را ما به همه توصیه می کنیم، به همه جوانهای کشور توصیه می کنیم. امروز خوشبختانه همین جور هم شده؛ انسان در میان دانشجویها، در میان طلاب، در بین جوانهای غیر دانشگاه و حوزه، عناصری را می بیند که با قرآن انس دارند؛ بعضی شان قرآن را حفظ هم دارند؛ بعضی هم که حفظ ندارند، قرآن را فی الجمله درک می کنند؛ یعنی ولو حالا تمام جزئیات را هم ندانند، مضمون را می فهمند؛ این خیلی چیز مغتنمی است. بنابراین توصیه ما این است: تلاوت قرآن، انس با قرآن، انس با حدیث، آشنائی با معارف اهل بیت از طریق حدیث و بالاتر از همه، توجه به خدای متعال، حفظ و تقویت رشته ارتباط قلبی با ذات اقدس احدیت، با دعا، با توسل، با ذکر، با خشوع، با نماز نافله. ■ **خروج انسان از ظلمات و هدایت به نور**

من باز هم به جوانان عزیزمان توصیه می کنم که با قرآن انس بگیرید، با قرآن مجالست کنید. «و ما جالس هذا القرآن أحد الأقام عنه بزيادة أو نقصان، زیاده فی هدی او نقصان من عمی» هر باری که شما با قرآن نشست و برخاست کنید، یک پرده از پرده های جهالت شما برداشته می شود؛ یک چشمه از چشمه های نورانیت در دل شما گشایش پیدا می کند و جاری می شود. انس با قرآن، مجالست با قرآن، تفهیم قرآن، تدبر در قرآن، اینها لازم است.

■ **ستاره قرآنی**  
قدم اول، آشنائی با متن قرآن است؛ از این باید عبور کنید. قدم بعدی، عبارت از مانوس شدن با قرآن، یعنی قرآن خواندن است. قرآن خواندن را رها نکنید. البته اگر کسی بتواند در این خلال، قرآن را حفظ بکند، چند قدم جلو می آید و بقیه کارها برای او آسان می شود. به هر حال، قدم بعدی عبارت از تأمل در آیات است؛ که انسان با هر آیه قرآن، مثل سخن سنجیده ای که کسی با انسان حرف می زند، مواجه شود. وقتی که گوینده، سنجیده حرف می زند، ما مجبور می شویم دقت کنیم تا حرف او را بفهمیم؛ با قرآن، این جور مواجه بشویم. با شما دارد سنجیده حرف زده می شود.

# بسم رب النور

## یادی از زنده یاد فاطمه سرورش



قرار گرفت در ۴ سالگی در طرح شکوفه های دارالقرآن با قرآن آشنا و جزء سی ام را حفظ گردید. دوره ی پیش دبستان و دبستان رادر مجتمع آموزشی امام هادی (ع) گذرانید. و در مسابقات مختلف قرآنی، علمی، ورزشی و هنری حائز رتبه های برتر گردید. و طبق برنامه مدرسه سالی یک جزء قرآن حفظ می نمود و با برنامه های آموزشی متنوع و همه جانبه زمینه رشد استعداد های مختلف وی فراهم شد با قبولی در آزمون سازمان استعداد های درخشان وارد مدرسه راهنمایی فرزندگان امین گردید. پس از کلاس اول راهنمایی در سن سیزده سالگی در جامعه القرآن اصفهان حافظ کل قرآن گردید که نقطه عطفی در زندگی او بود این موضوع در نوشته های او مشخص است عشق وافر به خدا و اهل بیت (ع) بسیار مشهود است او زندگی و سیره ی شهدا را سرمشق خود قرار داده بود. پس از بازگشت به مدرسه با دلسوزیها و زحمات اولیاء راهنمایی فرزندگان رشد زیادی در زمینه قرآنی و درسی و اجتماعی پیدا کرد که ادامه این امر در دبیرستان فرزندگان که بستر مناسبی برای فعالیتهای دانش آموزان فراهم بود ادامه پیدا کرد.

از سال ۸۸ رتبه های قرآنی زیادی در رشته حفظ و ترتیل در سطح شهرستان، استان و کشور به دست آورد. از جمله کسب رتبه دوم حفظ بیست جزء مسابقات کشوری اوقاف و کسب رتبه سوم مسابقات کشوری بسیج و در نتیجه به عضویت بنیاد ملی نخبگان کشور در آمد. در سال ۹۱ حائز رتبه دوم ستاره دخت ایران گردید. وی رتبه های علمی، المپیاد ادبی، سرود و تواشیح در سطح ناحیه، شهرستان و استان را کسب کرده بود و در آخرین بهار زندگی اش موفق به اخذ مدرک کارشناسی علوم قرآنی و حدیث گردید

در فعالیت های اجتماعی مشارکت چشمگیری داشت. از جمله رئیس و عضو شورای دانش آموزی دوره راهنمایی و دبیرستان، عضو بسیج پیشگامان، اتحادیه

فاطمه را باران باید نامید. بی منت، مهربانی اش را از هیچ کس دریغ نمی کرد. اگر یک بار با او همکلام شده باشی هیچ وقت طعم محبتش از یادت نمی رود. آرامش عجیب شده بود با چشمانش، نگاهت که می کرد انگار آرامترین بود. صبوری و حیا را از فاطمه باید درس گرفت، گذشت را نیز... صوت زیبایی قرآنش، انگار که زمینی نبود. همیشه به فاطمه بودنش می بالید و دلش می خواست خدا فاطمه وار زیستن را هم به او بیاموزد. رفتار و گفتار او الگو گرفته از قرآن بود. در عین حفظ حجاب و عفاف ظاهری آراسته و زیبا داشت. سادگی و متانت روح بزرگش همه را شایسته ی خود کرده بود. خیر خواهی و عاری بودن او از هر گونه بخل، حسد و کینه... زبا نزد همگان بود. عاشق یادگیری بود و به آنچه آموخته بود عمل می کرد و در مباحث اعتقادی و علمی مسلط بود. دختری شاد مهربان و با لبخند همیشگی و نگاه نواز شکر که باعث فراموشی غمها میشد. او دارای ذوق هنری در زمینه شعر نویسنده گی خط و نقاشی و عاشق یادگیری، اهل مباحثه و بررسی و تحقیق و مطالعه در زمینه های مختلف بود با برنامه ریزی منظم و دقیق به همه امور مذهبی درسی مطالعات غیر درسی فعالیتهای اجتماعی تفریحی و خانوادگی می پرداخت و از دستورات مربیان و معلمین خود تبعیت و به آنچه یاد گرفته بود عمل می نمود.

در عین حالی که شوخی و مزاح داشت ولی رفتار و گفتار او بسیار مؤدبانه و با احترام بود با وجود موفقیت هایی که داشت هیچگاه خود را برتر از دیگران نمی دانست و متواضع و خوشرو بود و به نماز اول وقت اهمیت میداد و در هنگامی که نماز می خواند حس قشنگی را به دیگران منتقل می کرد. ظاهری زیبا تمیز مرتب و شیک و با حیا و وقار که پوشش چادرش به این زیبایی می افزود.

فاطمه از عطیه های الهی بود که خداوند پس از سه فرزند پسر در دی ماه سال ۱۳۷۴ به خانواده عطا فرمود. او در سن سه سالگی در مهد کودک فلق تحت آموزش مربیان مهد

وی دارای روحی بلند قلبی مهربان با حیا و با وقار، مودب و حرمت شناس والدین و در یک کلام دانش آموزی در طراز جمهوری اسلامی بود.

در سال سوم دبیرستان در رشته تجربی مشغول به تحصیل بود در حالی که بیش از هجده بهار از عمرش نگذشته بود در تاریخ ۹۳/۳/۸ همانند صاحب نامش در حریق منزل پشت در در اثر دود و آتش مظلومانه دچار مرگ مغزی شد و بنا به خواسته قبلی خودش اعضایش حیات بخش انسانهای دیگر گردید. هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم ثبات ما

انجمن اسلامی، نخبگان جوان، کانون فرهنگی مدرس و... بود او مجری برنامه های مدرسه و عضو ثابت اجرای صبحگاه مدرسه بود شرکت در کلاسهای مجموعه های فرهنگی دروسعت دید او و آشنایی با سبک زندگی نقش مهمی داشتند.

با توجه به علاقه وافر به اهل بیت علیهم السلام از سال ۸۷ سه مرتبه موفق به سفر عتبات عالیات گردید و در سال ۹۰ به اتفاق نخبگان قرآنی کشور مشرف به زیارت حج عمره گردید او عاشق امام رئوف امام رضاع) بود و بیش از ۵۰ سفر به زیارت حضرت نائل گردید.

بانو علویه همایونی:

# شایستگی بندگی خدا را دارا بود



این دختر چنانچه شنیده ام از همین جهت ذاتا بر جسسته و شایستگی بندگی خدا را دارا بوده، به ویژه که در محیط قرآن پرورش یافته و از نور و فیوضات قرآن بهره کافی برده و شایستگی خود و پدر و مادر خود را به ثبوت رسانده. خدارحمت کند پدر و مادرائی را که فرزندان خود را در راه دین و فرمایشات ائمه اطهار هدایت و حمایت می نمایند. ۹۴/۲/۲۰ علویه همایونی

بسم الله الرحمن الرحيم  
خداوند متعال بعد از یازده سوگند فرموده: «أَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيَهَا» و در آیه دیگر فرموده: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» بنا بر این همه انسانها ذاتا پاک و مقدس آفریده شده اند و آینه و نماینده تربیت پدر و مادرها هستند. پس اگر پدر و مادرها در راه خیر و تقوی باشند فرزندان نیز متقی و مطلوب خدا خواهند بود و

حجت الاسلام دکتر طباطبائی:

# فاطمه، فاصله فرش تا عرش را به چشمم به هم زدنی پیمود



عاطفه او را «پرورش» داد تا «فاطمه» به قله های نور برسد.  
افسوس ناباورانه پرپر گشتن این گل معطر قرآنی را در عنفوان جوانی یادیده های اشکبار نگر بستیم و با دلی ماتمزه و داعش با دنیای فانی را که موجب تلخکامی دوستان و اساتید او گشت به چشم خود دیدیم.  
فراغش گرچه بسی جانگداز است اما چاره ای جز تسلیم در برابر مقدرات الهی نداریم. حشر او را با همنام نامیش فاطمه زهراء سلام الله علیها خواهانیم و برای والده مکرمه و پدر بزرگوارش و بستگانش به ویژه اساتید محترمش صبر و اجر عظیم مسئلت می نماییم.  
جامعه القرآن الکریم و اهل البیت علیهم السلام

حجت الاسلام دکتر سید محمد مهدی طباطبائی بنیانگذار جامعه القرآن الکریم: گاه در پهنه گیتی مردان و زنانی پا به عرصه وجود نهاده اند که زندگی درخشان آنها سراسر عبرت و الگو برای جامعه در زمان حیات و حتی برای نسل های پی در پی آینده بوده است.  
نوجوانی فرهیخته در دامانسی پاک و کانون گرم خانواده ای سرشار از ایمان درخشیدن آغاز کرد که در کوتاه زمانی چند به اوج قله علم و معرفت رسید؛ عشق را در مکتب قرآن جستجو کرد و از مادر با تقوای خویش کام عطشسناکش را از زلال وحی سیراب کرد. آنچنان مجذوب این بارقه الهی گردید که فاصله خویش را از «فرش» تا «عرش» به چشم به هم زدنی پیمود. پدر در بوستان

# مأموریت فاطمه

## از زبان پدر



افتادم. در سفری که به مرقد حضرت امام (ره) رفته بودیم ناگهان فاطمه گم شد. پس از یک ساعت جستجو او را بالای یک ساختمان ۳ طبقه نیمه کاره در حالی که لب پشت بام نشسته بود پیدا کردیم. خداوند به لطف و بژه اش او را حفظ کرده بود. در آن زمان تقدیر بر ماندن فاطمه بود تا مأموریتش را در هجده سالگی به پایان برساند.

این دلداری خدادادی عجیب بود. انگار در همان لحظات سخت و سنگین جدائی من از دخترم، فاطمه عزیز، صدائی می گفت امانتم را پس بده و من با دلی آرام و بسیار آرام و با رضایت کامل، اطاعت امر کرده، آن را تحویل دادم.

جالب است که فاطمه چند بار فرم اهدای اعضا پر کرده بود و در آخر هم طبق خواسته اش اعضای بدنش به چند نفر اهدا گردید.

تشکر می کرد. فاطمه اگر با موردی هم مخالف بود بدون چون و چرا حرف مرا می پذیرفت. در سخت ترین شرایط همیشه لبخند بر لبش بود. او منبع آرامش و مشاوری خوب برای خانواده و مادرش بود.

هرگاه وارد خانه می شد به طور ناخود آگاه به استقبالش می رفتم و او را می بوسیدم و این به خاطر رفتار محبت آمیز خودش بود. در تفریحات خانوادگی با هم والیبال و بدمینتون بازی می کردیم. یکی از تفریحات شیرینمان بازی های اتلوی شبانه بود. هر شب بساط بازی و رجز خوانی برقرار بود. بعضی وقتها من و فاطمه یک تیم می شدیم و مادرش در طرف مقابل بود و بعضی وقتها هم من تک بودم.

در یکی از روزهای پس از حادثه آتش سوزی که منجر به فوت او شد به یاد خاطره ای از زمان دو سالگی فاطمه

زیست شناسی و نجوم یا از متون ادبی کهن مانند کلیله و دمنه می گفت. یکی از موضوعاتی که او را تحت تأثیر قرار داده بود و برای ما از آن تعریف می کرد مجموعه کتابهای نیمه پنهان ماه بود که زندگی شهدا به روایت همسرانشان است.

از کودکی با هم به جلسات قرآن می رفتیم و او سوره هایی که حفظ بود را می خواند اما یک بار پس از تکلیف در جلسه قرآن منزل خودمان هر چه او را صدا کردم که در جلسه قرآن بخواند حیا کرد و دیگر نیامد.

او خیلی خوب از وقتش استفاده می کرد. برای همه کارها و امورش برنامه ریزی داشت. مثلاً هر روز برای خودش می نوشت که امروز چه کارهایی باید انجام دهد.

در همه زمینه ها شاکر بود و از پدر و مادر در هر زمینه خصوصاً راجع به زحمات مادرش سر سفره خیلی

فاطمه از کودکی بسیار آرام بود. هیچ اذیتی مثل ناآرامی دندان در آوردن یا سختی بیماریهای خاص را برای ما نداشت. او را خیلی دوست می داشتیم. ارتباطش با من خیلی خوب بود. حتی حاضر نبودم برای مدرسه رفتن او سرویس بگیرم.

سعی می کردم خودم او را به مدرسه ببرم. در انتخاب مهد کودک، مدرسه و مراکز تحصیل او خیلی دقت داشتیم. او برای من و مادرش و برای همه احترام خاصی قائل بود.

موقع راه رفتن بعید بود که جلوی من حرکت کند خیلی معقولانه فکر می کرد و عمل می کرد. فاطمه ذوق هنری خوبی داشت. روی کمد، میز، پرده، دیوار و جاهای دیگر جملات تلنگری قشنگی می نوشت. همت بالایی داشت. اهل مطالعه کتاب بود و خیلی وقتها مطالبی که یاد گرفته بود را با ذوق و شوق برای ما بازگو می کرد. مثلاً برای ما از مطالب

## خانم شهشانی:

## فاطمه! حذر زسانی!



و من تنها می مانم تا این که به اراده خداوند در سال ۷۳ باردار شدم.

آنوقت آمادگی قبلی برای بچه دار شدن نداشتم. منتها حاج خانم فولادگر دستور بلند بالایی به من دادند که چه کارهایی بکنید، چی بخورید، چی نخورید تا اینکه فاطمه خانم بدنیا آمد. آنقدر این بچه آرام بود که همه تعجب می کردند. من می گفتم به خاطر قرآنیایی است که در بارداری خوانده ام.

با تأکید پدر نامش را فاطمه گذاشتیم اما من تا دوسال نمی توانستم بگویم فاطمه. به محض این که می خواستم "فا" را بگویم، گریه می کردم. اصلاً طاقت نداشتم اسم فاطمه را ببرم. چرا که یادآور رنج های حضرت زهرا سلام الله علیها و حضرت علی علیه السلام بود.

با اینکه فاطمه کوچک بود ولی در همه برنامه

مادرها موجودات عجیبی هستند احساساتشان، رفتارشان، نحوه تربیت کردنتان، خلاصه همه چیزشان عجیب است. پر از محبتی است از یک جنس خاص که فقط خودشان می فهمند. بقیه را از زبان خودشان می خوانیم:

در سال ۵۶ با آقای پرورش از دواج کردم. ایشان در آموزش و پرورش کار می کردند و هم ضمن خدمت درس می خواندند، دانشجو بودند و من سال دوم دبیرستان. یکی از شروط از دواجم، ادامه تحصیل بود. ایشان موافقت کردند. من از سال ۶۲ وارد آموزش و پرورش شدم.

حاصل از دواجمان چهار فرزند بود، سه پسر و یک دختر. سه فرزند اول ما پسر بودند. پدر و پسرها مشتاق فرزند دختر بودند و من هم همینطور. می گفتم هر کجای می روید چهار نفری با هم هستید

ها و جلسات همراه من بود.

\* حتماً در بغل من خواب می رفت. خودم احساس نیاز عجیبی به این بچه می کردم. خداوند همه چیز به فاطمه داده بود. هم حسن سیرت و هم حسن صورت. یک دانه گیره که من به سر او می زدم گم نکرد. کفشهای کوچک قرمزی داشت. یکبار دختر بزرگتری کفشهایش را برداشته بود. خیلی زیبا به او گفتم: "عزیزم ببین این کفشها اندازه پایت نیست، بگذار درشان بیاورم از پایت." بدون دعوا کردن و با ملامت کفشهایش را پس گرفت.

\* هر وقت به مدرسه فاطمه می رفتم، خدا را شکر می کردم که جز سرافرازی، اخلاق، ادب، محبت، تعریف و تمجید چیزی دیگری نبود. دفترهایش بسیار مرتب و زیبا بود دور صفحات

آن را حاشیه میزد هیچ وقت حسادت نمی کرد. \* دور هم بودن های خانوادگی را خیلی دوست داشت. با پدرش والیبال و بدمینتون بازی می کرد

\* وقتی خرابکاری می شد با لهجه اصفهانی غلیظ می گفت: "ببین کار ادا!" چه خودش خرابکاری می کرد چه کسی دیگری، همین جمله باعث شادی می شد.

\* در کتابخانه فاطمه همه کتابی هست. ادبیات کهن ایران، تاریخ، زیست، زبان و غیر. کتابهای رمان آقای مهدی شجاعی را خیلی دوست داشت، رمان های آقای امیرخانی، کتابهای شهداء، کتابهای همسران شهداء، مراسم از دواج، خانه داری و بچه داری شهداء را خیلی دوست داشت، داستانهایی کوتاه. هر درسی را عمیق می خواند. در همه بخشهای مختلف زیست، کتاب داشت. کتابهای نجوم برایش خیلی جالب بود. خیلی علاقمند بود المپیاد نجوم شرکت کند. فاطمه جان از علم لذت می برد. در رابطه با زیبایی خلیت خدا توضیح می داد. هم علم یاد می گرفت، هم

تو حیدش قوی تر می شد.

سفر مکه خیلی تأثیر روی فاطمه داشت. دوران بازسازی اعتقادش بود. مکه خیلی مؤثر بود، خیلی محکم تر شده بود.

\* روز به روز زیباییهایش را بیشتر می دیدم. می گفتم فاطمه چقدر زیبایی، خیلی از او عکس می گرفتم. در همه حالاتش. وقتی می خواستم بیدارش کنم خیلی زیبا بود.

\* سال سوم راهنمایی اوج مسابقات قران او بود. همه شهرها می رفت هر جا که می رفت رتبه اول، یادوم را کسب می کرد. برای مسابقات خیلی تحقیق کرد. با من و حاج خانم فولادگر حرف می زد که شرکت در مسابقات معنویت او را کم نکند بعد از مشورت کردن، دیگر فاطمه در مسابقات به ندرت شرکت می کرد.

\* عاشق این بود که برای من هدیه بخرد. جشنهای نیکوکاری را خیلی مقید بود. به خاطر فاطمه هم که شده بود ما باید کلی چیز جمع می کردیم برای جشن نیکوکاری مثلاً اگر می گفتم چیزی را که نمی خواهی بده برای جشن نیکوکاری، ناراحت می شد، می گفت: اینکه نمی خواهم نه، آنکه می خواهم باید هدیه بدهیم. چیزهای نو، لباس، کیف، که استفاده نشده بود دوست داشت که بدهد.

\* اگر یک ساعت می رفت بیرون، دیگر جوراب قبلی را استفاده نمی کرد یا لباس هایی که زیر مانتو استفاده می کرد را عوض می کرد. وقتی می رفتمم سراغ کمدش، مثل مغازه دارها لباس هایش را تا می کرد شاید لباسی بود که چندین سال پوشیده بود ولی مرتب چیده شده بود.

\* در کارهای منزل همیشه کمک من بود. \* غیر ممکن بود راجع به کسی غیبت بکنند. در مسابقاتی که می رفت موضوعاتی پیش می آمد که من خودم خیلی دوست داشتم بگویم ولی اصلاً نمی گذاشت که صحبتی پیش بیايد که غیبت شود.

**آنقدر که من به او وابسته بودم؛ او کمتر به من وابسته بود. حتماً در بغل من خواب می رفت. خودم احساس نیاز عجیبی به این بچه می کردم**



## فاطمه در توصیف برادران

# فاطمه یک ویژگی خیلی زیبایی داشت «حیا»



حالی که خیلی با هم رفیق هستیم، رابطه ای صمیمانه داریم اما هر کدام برای خودمان مسیری داریم که اصلاً شبیه هم نیست. فاطمه با هر سه تای ما خیلی جفت و جور بود. بین ما مسیر خودش را داشت. اینکه بگوییم فاطمه تحت تأثیر یکی از ما بود، نه، برای خودش یک شخصیت فکری داشت. از آدمهایی بود که صاحب نظر در زندگی شده بود. به این بلوغ رسیده بود که مسیر زندگی، مسیر فکری، مسیر حرکتی همراه با تصمیم گیری داشته باشد. داشت می رفت جلو. نه اینکه در یک جوی قرار گرفته و بخاطر جو اینطوری شده باشد. در طیف دوستانش، از هر شخصیتی و تیپ و اعتقادی می بینید که

موفق می تواند داشته باشد، بی تعصب بودن است. فاطمه کاملاً بی تعصب بود در مورد خیلی از مسائلیش. به قول یکی از معلم هایم که می گفت: "شما وقتی می توانید موفق بشوید که قدرت شنیدن حرفهای مختلف و مخالف را داشته باشید. از هر کسی بشنوید؛ ببینید چه می گوید؛ خودتان بگیرید و آنالیز کنید؛ بهترینش را انتخاب کنید."

ما سه برادر، سه طیف فکری مختلف داریم. از رشته هایی که تحصیل کرده ایم کاملاً مشخص است. یکی مهندسی، یکی هنر، یکی ادبیات. از لحاظ سبک تفکری و شخصیتی هم با هم تفاوت داریم در عین

چیزی ناراحت. همیشه یک تعادل داشت در شادی و ناراحتی. قرآن هم می فرماید «لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لاتفرحوا بما آتاکم»

نه از چیزی که بدست می آوری شاد بشوید و نه برای از دست دادن چیزی ناراحت.

■ بعد از حفظ، شما چه تغییر رفتاری در او احساس می کردید؟

فاطمه از اول همین بود. او این قدر خوب بود که نمی شود گفت رفته در این فضا و عوض شده. ذاتی و فطری از بچگی رعایت می کرد. قطعاً قرآن روی او تأثیر داشت از کودکی.

■ می شد بر خوردی بکند و شما این رفتار را از ایشان یاد بگیرید؟

ما شاید ناخواسته صحبت می کنیم، شاید غیبت شود، اما او خیلی حساس بود. یاد آوری می کرد. اگر در مورد یک مسئله ای یا کسی صحبت می شد، می گفت خوب حالا ولش کنید. ممکن بود خودش دلخور شده بود از رفتاری و ناراحت بود. اگر من می خواستم صحبت کنم، در همان مورد، او شروع می کرد به طرفداری و می گفت حالا آنها هم حق داشته اند و نمی گذاشت غیبت شود.

■ شما چه زمانی متوجه شدید که اعضایش اهدا خواهد شد؟ می دانستید که او دوبار فرم اهدا پر کرده است؟

نه نمی دانستیم. این که او فرم پر کرده بود خیلی عجیب و تکان دهنده بود که در این سن به این مسائل فکر کرده است. به مرگ فکر کرده است. این خیلی بزرگ است برای او. نشان می دهد که او بزرگ بود. بچه نبود. دست نوشته هایش را که خواندیم (البته قبل از آن در اختیار کسی نبود) تازه فهمیدیم ابعاد جدیدی از شخصیتش باز شده است. بروزش را در رفتارش می دیدیم ولی زیاد احساس نمی کردیم که او این قدر عالی است. الان که می خوانیم سیر تغییرات و رشد او مشخص است.

**محمد صالح پرورش**

یکی از بزرگترین ویژگیهایی که یک آدم

**محمد حامد پرورش: فاطمه یک چیز خیلی زیبایی داشت «حیا»**

خیلی ها خواهر دارند، خیلی ها هم ندارند. اما خواهری مثل فاطمه داشتن خیلی فرق می کند. خواهری که آمدنش غیر منتظره بود و رفتنش...

■ وقتی خبر بارداری مادر را شنیدید، چه عکس العملی داشتید؟

همیشه از بچگی می گفتیم چرا خواهر نداریم؟ بنابراین خیلی خوشحال شدیم. همیشه فکر می کردیم که باید فرهنگ عمو و عمه داشتن حفظ شود و ما خیلی خوشحال شدیم.

■ فاطمه چه طور بچه ای بود؟

خیلی باهوش بود، آرامش داشت، اصلاً اذیت نمی کرد. بازی های خودش را انجام می داد. فاطمه یک ویژگی خیلی زیبایی داشت «حیا». در سن سه سالگی رفته بود دستشویی. شلوارش را آب ریخته بود، خیس شده بود و پشت در ایستاده بود و گریه می کرد که من در را باز نکنم. بعد فهمیدم مقاومت می کند که من او را نبینم. من هم از زیر در شلوار را به او دادم تا او بپوشد.

■ رابطه شما دونفر با هم چطور بود؟

ما ده سال تفاوت سنی داشتیم. خیلی صمیمی بود و آرامش داشت. او حرف هایش را با من می زد، زنگ می زد و با من صحبت می کرد. مشورتی می خواست، او را کمک می کردم. خیلی احترام می گذاشت. ما انتظار چنین چیزی را نداشتیم. ولی خودش خیلی احترام می گذاشت. حتی بعضی وقت ها دلمان می خواست صمیمی تر باشد ولی او همیشه احترام را حفظ می کرد. البته با همه همین طور بود. لحن صحبت و ادبیتش همیشه با احترام بود. حتی از کلمه "تو" هیچ وقت استفاده نمی کرد.

■ وقتی که خیلی خوشحال بود، شادی اش را چگونه نشان می داد؟

او همیشه می خندید. یک تبسم خاصی داشت. همیشه لبخند بر لب داشت. کلاه از چیزی خیلی شاد می شد و نه خیلی از



بود. تا کسی مأنوس باقرآن نشود، تأثیراتش را خیلی متوجه نمی شود. این انس مسسیر زندگی را خود بخود عوض می کند. شاید نقطه ای که تأثیر گذار بود، همین بود.

#### ■ احترام به بزرگترها

این اواخر سعی کردم بیشتر بشناسمش. احساس می کردم که دوری راه و دغدغه های کاری که خودم داشتم، ایجاد فاصله کرده بود. شاید فاطمه را جدی تر گرفته بودم. فاطمه بچه کم ادعایی بود. هیچ وقت ادعای برتر بودن و منم منم نداشت یادم نمی آید که فاطمه هیچ بدی در حق من کرده باشد، یا حتی یکبار به من بی احترامی کرده باشد. همیشه با لفظ "داداش هادی" من را صدا می کرد هیچ وقت نمی گفت هادی. همیشه این احترام را در صدا کردن و رفتار کردن داشت. این اواخر سر به سرش می گذاشتم تا این جور عوض کنم.

#### ■ هر کاری که دلش می خواست، انجام نمی داد

فاطمه موقعیت همه کاری را داشت. بچه ای بود که به خصوص در دوران دبیرستانش، در مدرسه ای بود که همه طیف فکری هستند، همه تیپ آدمی هست، به هر سمتی می شود رفت. بالاخره موقعیت اجتماعی خوبی داشت، ظاهر خوبی داشت، ولی با اراده خودش، خوب بودن را می خواست یعنی این خوب بودن چیزی نبود که از طرف خانواده به او تحمیل بشود. نشانه اش هم کشمکش های داخلی است که با خودش داشت. همیشه اینطور نبود که در سمت خوب قرار بگیرد، نه، اشتباه هم می کرد.

فاطمه کاری که توانست بکند این بود که کاری را که دلش می خواست، انجام نمی داد. خیلی کارها را دلش می خواست ولی انجام نمی داد. اینها چیزهایی هستند که به چشم نمی آیند چون بروز بیرونی ندارد. به خاطر حرف پدر و مادر کارهایی را نمی کرد. به احترام پدر و مادرش از خواسته ی خودش می گذشت.

در آن سن علاقه هایی دارد و دوست دارد کارهایی را انجام بدهد. دختری بود با سلامت روح که خیلی کارها را هم دوست داشت انجام بدهد ولی نکته ی جالبش این بود که برخلاف میلش، وقتی نه می شنید، رفتار و عکس العملش کاملاً مثبت بود. بعضی وقتها یک نفر نه می شنود، در عوض یک رفتار سرد و بد می کند، مثلاً قهر می کند یا تلافیش را در می آورد. فاطمه وقتی نه می شنوید، می گفت چشم، با اینکه ناراحت بود، حتی ممکن بود بعد بیاید و درد دل بکند ولی رفتارش به هیچ عنوان تغییر نمی کرد.

#### ■ تسلط ادبی

قطعات خیلی قشنگی را از شعر انتخاب می کرد و می خواند. پیدا بود مطالعات خوبی داشت. خیلی ها متأسفانه در دوره ای، مخصوصاً در فضای ادبی، توجه می کنند که مد چیست. طبق همان مد رفتار می کنند. فاطمه اصولی مطالعه می کرد. کاری به این نداشت که امسال این کتاب مد شده، این شاعر مد شده. در خانه ی ما طیف وسیعی از همه ی کتابهای ادبی قدیم و جدید بود. از قدیم و جدید مطالعه کردن خیلی مهم است. اگر کسی از قدیم مطالعه کند، زبانش قوی می شود. اگر کسی فقط از جدید مطالعه کند، پایه ادبیش خیلی ضعیف می شود. اما فاطمه در نوشته هایش، در ساختار نوشته هایش، ساختار زبانی اش، ساختار خیلی قشنگی دارد. پیداست که قوی است.

#### ■ محمد هادی پرورش

#### ■ قرآن معلمش بود

فاطمه هنرش این بود که همه چیز را از یک جا و یک نفر نداشت. به نظر من فاطمه می گشتت و غربال می کرد و خوبیهای آدمها را جمع می کرد. بعضی آدمها اینطوری اند چون یک پدر خیلی خوب داشتند، یک مادر خوب داشتند، یک معلم خوب داشتند، زندگیشان به خاطر آن تحول پیدا می کند. برای او، بر ایند همه اینها بود چون معلمش قرآن

دقیقاً بیت مولانا به ذهن می آید که می گوید: "هر کسی از ظن خود شد یار من". شخصیت فاطمه جوروی بود که هر کس به او نزدیک می شد، جذب می شد، می پسندید، مهمتر از همه قدرت ارتباطی فاطمه با اطرافیان بود. اینقدر عالی بود با همه، که فکر می کردند اینها صمیمی ترین دوستان هستند، ولی هیچ وقت شبیه کسی نمی شد، بلکه بقیه شبیه او می شدند.

#### ■ قدرت کنترل نفس داشت

یکی از چیزهایی که آدمهای تنگ نظر دارند این است که همیشه خودشان را مهم می دانند و درباره بقیه فکر می کنند که دارند مسیر اشتباه می روند. به طبعش وقتی کسی چنین دیدی داشته باشد، می نشیند و پشت سر بقیه حرف می زند. اما بخاطر ندارم که فاطمه بد کسی را برای من گفته باشد ولو اگر از کسی ناراحت باشد. من حتی صحنه ی عصبانی شدن از فاطمه یادم نمی آید. یک دوره ای فشار درسی اش خیلی زیاد بود. هم المپیاد می خواند، سال دوم دبیرستان بود و هم درسهای خودش را داشت. چون کاملاً بی ربط بود، اینها را باید کنار همدیگر جلو می برد. فشار درسیش زیاد بود. مادر هم کسی بود که مشوقش بود و برنامه ریزی می کرد برایش. صبحها وقتی بلند می شدیم، فاطمه خواب آلود، کتاب به دست داشت راه می رفت توی خانه. اکثر شبها، چون من معمولاً آخرین نفری بودم که در خانه می خوابیدم، می دیدم چراغ اتاقش روشن است. وقت که فشار می آمد به او و اذیت می شد، مادر هم مثلاً می گفتند باید اینکار را بکنی، فقط می گفت: "خب حالا خسته میشوم! خب چیکار کنم؟ منم مثلاً اینجوری دوست دارم، اینجوری باشه بهتره" این نهایت عصبانیتش بود. فوقش غرغر می کرد خیلی که ناراحت می شد. قدرت کنترل نفسش قوی بود و روی خودش مسلط بود.

#### ■ اهل تلافی نبود

دغدغه هایش همان چیزهایی بود که یک نوجوان دارد

## سروده‌ای از استاد غلامحسین دلاوری



# تقدیم به روح بهاری مرحومه پرورش



سینه‌ی ما را صفا بخشید و رفت  
عطر خود را در جهان پیچید و رفت  
بر کویر باورم بارید و رفت  
همچو خورشیدی چه خوش تابید و رفت  
جان تازه تا ابد بخشید و رفت  
نغمه‌اش در گوش من پیچید و رفت  
ز اشتیاق وصل حق نالید و رفت  
چون پرستویی چه خوش کوچید و رفت  
در میان گریه‌ام خندید و رفت  
جان شده از ما جدایی فاطمه  
من کجا، شادی کجا؟ بی فاطمه  
سر به سر گشته عزایی فاطمه  
درد ما هم بی دوا، بی فاطمه  
جمع ما شد بی صفایی فاطمه  
اشک من باشد روایی فاطمه  
وای بر این کوچه‌هایی فاطمه  
غرق در «یارینا» بی فاطمه  
از دل این بچه‌هایی فاطمه  
رفت تا عرش خدایی فاطمه

فاطمه زیبا جهان را دید و رفت  
او گل باغ محبت بود و عشق  
همچو بارانی ز ابر زندگی  
فاطمه بر آسمان شهر ما  
برق چشمانش به جان مرده‌ام  
نیمه شب چون نم‌باران عشق  
همچون پروانه میان شعله‌ها  
قلب قرآنی او از شوق یار  
گریه‌ها کردم نروای فاطمه  
تیره شد دنیای ما بی فاطمه  
غصه دار دبیت الاحزان دلم  
دفتر و مشق و کلاس و مدرسه  
ماند بی درمان آخر درد او  
شاد بودیم با صفای پرورش  
گر بگریم روز و شب از هجر او  
با عبورش کوچه‌ها جان می‌گرفت  
دوستان فاطمه با اشک و آه  
بس خدای مهربان دارد خبر  
نال و فریاد و آه دختران



# رنگ خدا



کرد و تو را در میان آیات قرآن جستجو می نماید: «وإن الله لهاد الذین آمنوا إلی صراط مستقیم» (حج، ۵۴)  
ایمان که سینه ات را پر کرد، دست از گناه که شستی و یکپارچه تسلیم و اطاعت شدی و ظرفی وسیع و پاکیزه پیش روی خدانهادی! در آن چه می ریزد پروردگار مهربان به جز «نور»؟  
«العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» آن نور هم دنیای تو را روشن کرد  
«فاطمه جان» و هم آخرت را! هنیئاً لک  
پروردگار! نیک می دانیم که در میان نسل حاضر امثال «فاطمه» کم نیستند. آنها را روشنی چشم ما قرار بسته تا به یمن وجودشان روزهای انتظار مان رنگ «فرج» بگیرد.  
حاجیه خانم فولادگر

اطرافت حتی اشیاء و جمادات از بودن با تو مسرور و مشعوفند. رنگ و بوی رحمانی که گرفتی قلمت از دوریت دلنگ می شود، دیوار تکیه گاهت همچون «خانه» در فراق ناله سر می دهد! یا این وجود چه انتظاری باید داشت از آنها که عطر وجود تو را هر روز و هر لحظه استشمام کردند؟  
از پدرت؟ اما به حق او تربیت شده مکتب تشیع است که مصیبتش را پیوند زد به مصائب اهل بیت علیهم السلام و از مادرت؟ که در دامان پاکیزه اش تو را به عطر وحی و ولایت آغشته کرد و به خدایت سپرد! شیر زن استواری که لبخند شکر و مهرش را حتی در سخت ترین روزهای نبودنت از یاد نبرد!  
همراهان قرآنیست تصویر فضیلتها و کرامتهایت را زمینه ذهنهاشان خواهند

نخبگان و فرزندگان، کسب رتبه ها و جوایز بیشمار... افتخارات بزرگی هستند اما ماندگاری فاطمه به این دلیل نیست که این عناوین را با خود به يدک می کشد. گوهری که در وجودش نهفته بود، نوری و شعله ای در قلبش روشن بود که در پر تو آن کسب این فضیلتها طبیعی و اجتناب ناپذیر بود. داشتن چنین جوهری ذقیمت و کیمیایی نایاب به همه زندگی او صبغه ای ماندگار بخشید: «صبغة الله».  
رنگ خدا که گرفتی همه چیز با ارزش می شود. آن وقت این تویی که به کانون فرزندگان «قدر و قیمت» می دهی. فاطمه جان! حافظان قرآنی مفتخر می شوند که تو در میانشان باشی و بیش از همه والدین و عزیزانت به نسبتشان با تو افتخار می کنند. رنگ خدا که گرفتی انسانها که هیچ، سایر موجودات

بسمه تعالی  
نور هم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير (تحریم، ۸)  
نوشتن از فاطمه عزیز، کار چندان ساده ای نیست آن هم وقتی که روح بلندش را شاهد می بینی و قلم و کلامش را غالب. روح انسانهای بزرگ که همواره فراتر از زمان خود اندیشیده و در قالب تنگ جسم ننگجیده اند باعث می شود مناصب و مقامات و موقعیتهای اجتماعی و قراردادی تحت الشعاع نورانیت و وسعت روح آنها قرار گیرد. تقدیر نامه ها، رتبه ها و عناوین دهان پر کن دیگر نیستند که ابعاد وجودی «فاطمه پرورش» را تشکیل می دهند بلکه شاکله وجودی اوست که به همه این عنوان ها آب و رنگ و معنا می دهد. حافظ قرآن بودن، تحصیل در جمع

# از زبان معلم ما:

## فاطمه چگونه دانش آموزی بود؟



شخصیتی ومذهبی اش قرار می گرفتند. خیلی از بچه ها انگیزه پیدا می کردند که در نماز جماعت به خاطر وجود فاطمه شرکت کنند.

■ من هیچ وقت از دستش ناراحت نمی شدم. همیشه لبخند به لب داشت. با همین لبخندش، انرژی مثبت می داد.

### خانم اطرچ دبیر عربی

■ کلاس اول راهنمایی بود و من شناختی از او نداشتم اما از درب مدرسه که داخل می شدم ماشین را پارک بکنم، صدای دعای عهدی که ایشان می خواند، توی گوش من بود. همه اش برایم سوال بود که این صدای دلنوازی که اینقدر به آدم آرامش می دهد چه کسی است؟ آخر بر نامه صبحگاه می ایستادم نگاهش می کردم. متوجه شدم که با من کلاس ندارد. بعضی وقتها در کوریدر می دیدمش، احساس می کردم که چقدر باید به او غبطه خورد که هم چهره اش آرام بخش است و هم اینکه با این سن و سال، به تنهایی خودش بتواند برنامه صبحگاه را اجرا کند و بچه ها را وادار کند که بایستند. مدیریت اش خیلی خوب بود.

■ کسی که حافظ قرآن می شود، الزاماً این نیست که عامل به قرآن هم بشود. در کلاس های من، حداقل هشت نفر حافظ قرآن دیگر هم بودند ولی وقتی دقت کنید و اینها را کنار هم بگذارید و مقایسه کنید، می بینید که فاطمه کسی نبود که فقط حفظ کرده باشد بلکه به ذره ذره اش عمل می کرد و می فهمید.

### خانم ارامی مدیر مدرسه راهنمایی تیز هوشان

■ از همان موقع که آمد مدرسه، خاص بود. همه فکر می کنند به خاطر حافظ قرآن بودن، فاطمه خاص بود اما اینطور نیست.

تربیتش مهم بود. همین که در یک خانواده قرآنی بزرگ شده بود، در شکل گیری شخصیتش بسیار مهم بود و فکر کنم باید تبریک به پدر و مادرش گفت. فاطمه بعد از حفظ قرآن، عرفانی تر شد.

■ روزی که آمد مدرسه و دیدمش، خیلی به دل من و بقیه نشست. حفظ قرآن کمک بیشتری کرد که بدرخشد. دانش آموز اول راهنمایی، بچه ای است که از ابتدائی آمده اینجا اما فاطمه بسیار عاقل، خانم، با ادب، تمیز، همه چیزش عالی بود. سال اول حجابش خوب بود. عادی بود. زیبا رو هم بود. در عین شیک پوشی و منظم بودن، محجبه هم بود. مثلاً سویی شترتی با رنگهای روشن قشنگ می پوشید، سنگین ولی شیک.

سر تا پای این بچه نظم بود و همین باعث جذب می شد. روزهای آخری بود که دیگر می خواست برود دبیرستان. به



### خانم کریمی دبیر ادبیات

داوطلب بود که نوشته هایش را برای بچه ها بخواند و بچه ها را با این نوشته ها تحت تأثیر خودش قرار می داد. مطالبی که می گفت خیلی قشنگ بود. طوری که همه بچه ها دوست داشتند فاطمه انشاء بخواند. همین عامل باعث می شد که انگیزه ای هم در بچه ها ایجاد بشود.

■ به عنوان یک دانش آموز همیشه سعی می کرد وظایفش را درست انجام بدهد.

از بعد معنوی و دینی، بچه ها خیلی وقت ها تحت تأثیر ابعاد

■ من فاطمه را از مقطع سوم راهنمایی که دبیر ادبیاتشان بودم می شناختم. از نظر اخلاقی هر لحظه از زندگی فاطمه در کلاس من واقعا درس برای من و بچه های دیگر بود چون فاطمه اینقدر رفتارهای خوب از خودش نشان می داد که نه تنها من، بلکه همه بچه ها تحت تأثیر این رفتارهای خوب قرار می گرفتند.

■ در نگارش، یک دانش آموز فعال، پر جنب و جوش همیشه

## خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

می نشست.

■ در اعتراض هایی که بچه های می کردند، او همراه با دوستانش می آمد. بچه های دیگر بر خوردشان تند بود ولی او فقط نگاه می کرد و حتی بچه ها را راضی می کرد که برنامه ریزی دفتر به نفع آنهاست. مطلبی که در قرآن آمده برای احترام به بزرگتر را با تمام وجود عمل می کرد. گاهی اگر اعتراض به برنامه ریزی دفتر داشت، آنقدر با تواضع مطلب را می گفت که طرف مقابل مجبور می شد آن اعتراض را محترمانه بپذیرد.

■ آخرین باری که فاطمه را دیدم، جلسه امتحان بود. داشت از معلمش حلالیت می طلبید. برای من عجیب بود که بعد از هر امتحانی می رفت از معلمش حلالیت می طلبید.

### خانم سنجری دبیر فرز انگان

من شخصیت فاطمه را نه می خواهم با حافظ قرآن بودنش و نه با حجاب و نه چیز دیگری توصیف کنم. الان بیست و پنج سالی می شود که من با بچه های همسن فاطمه سروکار دارم. فاطمه از هر نظر متفاوت بود. در مدرسه

من چون بچه های تیزهوش تحصیل می کنند، برای ۲۵ صدم نمره گاهی دانش آموز، نصف روز جلوی معلم می ایستد و من دیدم تمام معلمین فاطمه می گفتند هر ورقه ای که ما به فاطمه تحویل می دادیم، خم می شد و تشکر می کرد.

### خانم جعفری پور دبیر فرز انگان

در مدرسه ما، مراسم پایان سال با چیدن سفره هفت سین، همراه با معلم محبوبشان است. من با کلاس فاطمه بودم. عکسهایش را که می دیدیم عکسی نبود که فاطمه در آن عکس صاف ایستاده باشد! اما در عین حال وقار و متانت داشت. دختر جامع الاطرافی بود.

از آنها کسی که هر کس دلش می خواست یک دختر آنطوری داشته باشد. در این مدرسه، بچه هایی که در عین درس خواندن، زندگی

یکی از معاوناها گفتم: "وای فاطمه دارد می رود! صبحگاه را چه کار کنیم؟" تنها حربه ای که استفاده می کردیم تا بچه ها را سر صبحگاه ساکت کنیم، این بود که فاطمه را صدایش می کردم. به قدری قشنگ سر صبحگاه می خواند که ما دیگر اصلاً در این دنیا نبودیم و بچه ها ساکت می شدند. تا فاطمه خواندنش تمام می شد، دوباره شلوغ می کردند!

■ دخترم با او دوست بود. رفته بودند مشهد. می گفت: "مامان رفته بودیم سرزمین موجهای آبی، کلی شیطنت کردیم. اما وقتی نزدیک صحن و حرم می رفتیم، دیگر فاطمه را نمی شناختیم. نماز خواندنش عجیب بود. من می نشستم و فقط نمازهایش را نگاه می کردم. نمازهایش خیلی باطمینان و طولانی و عرفانی بود.

### آقای عبداللهم، مدیر کل جامعه القرآن استان اصفهان

با ده، بیست نفر از جامعه القرآن یک سفر به مکه داشتیم. در برخوردی که داشتیم خیلی با متانت، خیلی با ابهت بودند. برای من چیزی که جالب بود این که پیگیر امورات بقیه قرآن آموزان بودند مثلاً قرآن آموزان دیگر اگر پولی نیاز داشتند یا مشکلی داشتند، ایشان پیگیر بودند و تلاش می کردند مشکل حل شود هر چند کسان دیگری مسوول این امر بودند.

### خانم نیلیچیان، مدیر مدرسه فرز انگان امین

■ چیزی که شاید آدم بیشتر از فاطمه در ذهنش هست اینکه وقتی وارد اتاق پرورشی می شدم، یکی از چهره هایی که آنجا حضور دائم داشت، فاطمه بود و دلیل حضورش هم این بود که حالا یا قرار بود قرآن بخواند یا تواشیح یا سرود. این چهره به عنوان یک چهره متین، مؤدب، همراه با وقار خاصی که سلامش را با آرامش می کند، لبخندش را به لب هایش دارد. دختری که از جهت وضعیت ظاهری خیلی مرتب، منظم، تمیز، چون متاسفانه می بینیم بچه هایی را که اهل درس هستند، خیلی به وضعیت ظاهریشان توجه ندارند، خیلی به فعالیت های دیگر، مشتاق نیستند.

■ روزهایی که ما جایزه می دادیم، مثلاً اعلام می شد که منتخبین مسابقات قرآن ناحیه، یکی از اسامی که خوانده می شد، فاطمه پرورش بود، می آمد جایزه می گرفت و می رفت. دوباره اعلام می شد منتخبین گروه سرود و دوباره فاطمه می آمد. آن روز همه می خندیدند و می گفتند که فاطمه همه جایزه ها را درو کرده است یا فاطمه امروز باید وانت بگیرد و جایزه هایش را ببرد.

یک چیز خنده دار دیگر اینکه چون در رشته های مختلف شرکت می کرد و جایزه ها متشابه می شد مثلاً یک روز سه تا دیوان مثنوی جایزه می گرفت، به او می گفتیم که بعداً بیا و جایزه ات را عوض کن!

### خانم بیات، معاون دبیرستان فرز انگان

■ در مراسم خیریه تالانتان بخواهد شرکت می کرد مثلاً یک بار تعدادی روسری آورده بود برای فروش. دروغ از یک رنگ مشککی! همه رنگ شادی داشتند. فروختشان و پولش را صرف خیریه می کردیم.

■ از چند قدمی وقتی می دید یکی از مربی هایش به سمت او می آید، می ایستاد و دست ها را منظم پهلوی هم می گذاشت، سر را کمی خم می کرد، بسیار با احترام رفتار می کرد و در واقع این احترام را به خودش می گذاشت. همیشه وقتی از کنار در اتاقم رد می شد، سلام می کرد.

سلام زیبایی همراه با تواضع و صفا و صمیمیت که به دل



کنند، کمتر داریم. هستند اما کسانی که مثل فاطمه می درخشند، کم هستند.

**ناهید کریمی مسئول بخش دانش آموزان دختر کانون نخبگان جوان سال ۹۱-۹۰**

گاهی به بچه ها فرصت مناظره می دادیم. گروه موافق و مخالف. یک روز که موضوع مناظره "حجاب آری یا نه؟" بود بچه ها به من خبر دادند که فاطمه رفته در گروه مخالفین. بعضی ها از دستش ناراحت شده بودند. انتظار این کار را از فاطمه که پوشش خوبی داشت، نداشتند.

می دانستم فاطمه تعمداً این کار را کرده بود. گاهی اینطور رفتار می کرد. می خواست به همه بفهماند که با استدلال محکم، چادر را انتخاب کرده است. اگر از اول توی گروه موافقین قرار می گرفت، همه قضاوت های سطحی در موردش می کردیم مثل اینکه شاید با خواهش خانواده ی مذهبی خودش حجاب دارد، ولی می خواست قضا برای شنیدن همه سنخ حرفی باز بشود. فاطمه با جو همراه می شد همیشه، ولی هیچ وقت ندیدم جوگیر بشود. همیشه برای خودش و برای هر کارش دلیل قانع کننده ای داشت.

بدون آنکه باهم قراری داشته باشیم، توی اداره رفتار بچه ها و کلاس ها به گروه مربی ها و من کمک می کرد. سوال می پرسید.

جواب های منطقی و در عین حال قابل فهم برای هم سنی های خودش می داد. همیشه متبسم می دیدی اش. محبت های خدا را توی زندگیش می دید و قدردانی قشنگی می

کرد. اینکه از هر نعمتی خیلی قشنگ استفاده می کرد. از زمانش خوب استفاده می کرد. این را مخصوصاً وقتی فهمیدم که با بچه های کانون، توی ماه مبارک آخرین سالی که با او بودیم، شب نشینی صمیمی داشتیم. هر وقت می دید حرفای بچه ها یا شیطنت هاشان زیاد از حد می شود و وقتش ضایع می شود، می رفت سر لپ تاپش و بخشی از کارهایش انجام می داد و دوباره می آمد در جمع بچه ها.

**خانم حامی رابط کانون فرهنگی مدرسه**

بعد از اینکه فاطمه آمد به گروه من، قبل از کلاس باید خیلی چیز می خواندم چون اینقدر سئوالاش سطح کلاس را برده بود بالا که بچه های کلاس من در مرکز معروف شده بودند که سطحشان بالاتر از همه است.

راحت از سوالش نمی گذشت. اینقدر سوال می کرد تا به جواب برسید. یک وقت من در پاسخ می ماندم. می گفتم: "فاطمه جان من جلسه بعد جواب سئوالات را می دهم."

با اینکه اطلاعاتش از همه بچه ها بالاتر بود، کمترین غروری نداشت. سال بعد، نصف بچه ها رفتند جامعه برای حفظ.

**خانم میر شفیعی، معلم کلاس تنبیت محفوظات جامعه القران و گروه تلاطم**

فاطمه تسلط روی الحان داشت. صوت و لحن خوبی هم داشت. آنقدر با ادب بود که وقتی فشار کلاس روی من زیاد می شد، کلاس را آرام می کرد. قبل از من، از کلاس نمی رفت بیرون. تا به من خسته نباشید نمی گفت، نمی رفت بیرون.

شیطنت هایش زیر کانه بود چون من استادش بودم. فاطمه فاصله را حفظ می کرد و جووری رفتار نمی کرد که من متوجه بشوم اما بعداً بچه های گفتند خیلی سر کلاس شیطنت می کردیم.

موقعی که امتحان داشت و نمی رسید قرآنش را حاضر کند، قبلش مادرش به من اطلاع می دادند و بعد فاطمه توی برگه گزارش کلاسی می نوشت که من با عرض شرمندگی این جزء ها را نخواندم. خیلی چار چوب دار رفتار می کرد و بنظر من فاطمه متفاوت بود چون همه بچه ها این طور نبودند که عذر خواهی کنند.

وقتهایی که جو کلاس سنگین می شد، اجازه می گرفت و می گفت: "میشه یه شعر بخونیم؟" و بعد با هم همخوانی می کردند و همسرایی کوچکی داشتند. بچه ها هم انرژی می گرفتند. اگر هم رویش نمی شد که به من بگوید، از طریق بچه ها به من اطلاع می داد تا فضای کلاس عوض شود.

**خانم سروش، معاون پرورشی دبیرستان**

با وجود اینکه حافظ بود و درسش خوب بود، در برنامه های مختلفمان شرکت داشت. گروه سرود، تواشیح، عضو فعال بسیج، شسورای دانش آموزی، رئیس هیأت مذهبی هم بودند.

جای فاطمه در باغ ابریشم که کنگره قرآنی برگزار شد، خالی بود بعنوان کسی که رتبه اول را آورده بود. نمایشگاهی از دست نوشته های فاطمه جان گذاشته بودیم. بچه هایی که از سراسر کشور آمده بودند همراه مر بیاشان، خیلی تحت





تأثیر قرار گرفته بودند از شخصیت فاطمه.

فاطمه از همان سالی که از مشهد آمد، به نظر من خیلی تغییر کرده بود. جذابیت و معنویتش خیلی بیشتر شده بود. خیلی معقول تر از قبل شده بود. فکر می‌کنم خانواده اش این را بیشتر می‌فهمیدند طوری که وقتی تواسیح تمرین می‌کردیم و وقتی آقای پرورش دنبال فاطمه می‌آمدند، من نگاه آقای پرورش به فاطمه و فاطمه به پدرش را حس می‌کردم. خیلی متفاوت تر از سالهای گذشته برخورد می‌کردند.

برای کنگره قرآنی یزد که بچه‌ها را برده بودیم، فاطمه انتخاب شد بعنوان نماینده در اختتامیه که تشکر بکند از کادری که آنجا بودند. وقتی رفت و شروع کرد به صحبت کردن بسم الله رب النور و...  
خانمی که کنار من نشسته بود گفت: "کلامی که این دختر می‌خواند در عمق وجود من اثر کرد و نشست. شما هم همین طور هستید؟" گفتم: "خدا حفظش کند، ایشان از بچه‌های خوب ما هستند." گفت: "خدا حفظش کند، ببخشید به پدر و مادرش."

### خانم عظیمی، دبیر دینی

بچه‌های حافظ قرآنی بودند که خیلی آرام بودند و کاری به هیچ چیز نداشتند غیر از اینکه ما در موقعی کمکی از آنها می‌خواستیم ولی فاطمه اینطور نبود. خودش در کلاس دینی، همه را به چالش می‌کشاند

### خانم احتشامی، مربی پرورشی

آنچه که فاطمه را از بقیه بچه‌ها متمایز می‌کرد این بود که با همه می‌جوشید. در مسافرت‌هایی که داشتیم وقتی می‌رفتم در خوابگاه یا اتاق بچه‌ها سر می‌زدم، می‌دیدم که با همه ی بچه‌ها، نه فقط با دوستان صمیمی خودش، می‌جوشید و این برای یک فرد مذهبی خیلی خوب است. یکسال که رئیس شورا بود، وقتی بچه‌های شورای دانش آموزی در جلسات که با مدیریت مدرسه و معاون پرورشی داشتند، یا با مسئول شورا داشتند، نظرات و دیدگاه‌هایشان را مطرح می‌کردند، عده‌ای دیدگاه انتقادی داشتند و با لحن نامناسب مشکلات بچه‌ها را می‌گفتند. فاطمه که در شورا بود همیشه سعی می‌کرد به بچه‌ها آرامش بدهد. آگه می‌دید لحن صحبت کردن دانش آموزی، مقداری خارج از ادب هست، حتماً تذکر می‌داد یا سعی می‌کرد خودش آن کلام را به طرز معقول و درستی ارائه کند و اجازه نمی‌داد از دایره ادب خارج شود. همیشه به صورت منطقی برخورد می‌کرد. انگار یک پله از بقیه بچه‌ها جلوتر بود.

### خانم کریم زاده استاد صوت و لحن جامعه

#### القرآن

در سفر مکه، چیزی که برای خودم من هم خیلی جالب بود، این بود که می‌دیدم این دختر اینقدر خودش ساخته و در نوع خودش مستقل است که اصلاً نیازی به کسی ندارد. دختری که همه وظایفش را می‌داند، می‌داند چه موقع باید از خواب بیدار شود، چه موقع باید زیارت برود، تمام برنامه‌هایش منظم باشد... معمولاً بچه‌ها خیلی دوست دارند زود مستقل بشوند. آیا این بچه از پس موظفاتش بر می‌آید؟  
وظایف، حدود رفت و آمدش را می‌داند؟ حدود شرعی و حجابش را میدانند؟ حدود گفتاری اش میدانند؟ خوب وقتی همه اینها را بتوانند به خوبی انجام بدهند، بله می‌شود.  
توی مکه رفتیم خرید. من با فروشنده عربی صحبت می‌

کردم. گفتم: فاطمه جان چیزی می‌خواهی؟  
گفت: می‌خواهم برای برادرم چیزی بخرم. گفتم: می‌خواهی برایت بپرسی؟ گفت: نه، خودم می‌پرسم. شروع کرد انگلیسی صحبت کردن با آن آقا. من واقعا لذت بردم، گفتم: بارک الله، آفرین، چقدر خوب و مسلط! گفت: از بس از کودکی در کنار قرآن، زبان انگلیسی را شنیدیم، مسلط شده‌ام. من به یاد ندارم صدای قهقهه‌ها ایشون رو شنیده باشم، با وجود اینکه ایشون همیشه لبخند داشت... اینا چیزی نیست که ما بتونیم از حجب و حیاء دید بگیریم. همش بر میگردد به همون ریشه‌ی محبوب بودن و حیای عمیقی که در تربیت و رشد این بچه بحمدالله به کار گرفته شده.

### خانم نصر الهی، دبیر شیمی

جالب ترین خاطره از ایشان این بود که روز آخر که آمد مدرسه، امتحان شیمی داشت. من برای خودم خیلی متأسف شدم چون با وجود اینکه این دختر، بسیار دختر خوبی بود، نه اهل غیبت بود، نه رفتار بی ادبانه‌ای از او دیدم، آمد روبروی من ایستاد و گفت: "خانم حلال کنید." نمی‌دانم بابت چه می‌گفت ولی کاش من هم گفته بودم، کاش من هم از او حلالیت خواسته بودم.



# حاجیه خانم فولادگر:

## فاطمه یک مؤمن کامل بود



### حاج خانم شما از چه موقع فاطمه را می شناسید؟

از وقتی که دنیا آمد. حاج خانم شما مادر فاطمه را تغذیه روحی کردید. چه توصیه هایی می کردید به خانم شهشهانی؟

گفتم زن باردار و بچه شیرده گناه نکند، با وضو بودن، نماز شب خواندن، ذکر و قرآن و دعا. وقتی بچه دنیا آمد یکی لقمه که باید خیلی این لقمه پاک باشد، همه جا آدم غذا نخورد، کیفیت غذا، دعا، چیزهاییکه برای زن باردار استرس نداشته باشد، غصه نخوردن، بهر حال اینها چیزهایی است که باید رعایت کرد. فاطمه در حقیقت با قرآن بزرگ شد. با قرآن و مسائل دینی و مسائل شرعی و مسائل اخلاقی. تربیت خود حاج خانم هم بسیار مهم بود. ایشان واقعا دقت داشتند برای بچه شان. من فقط در بچگی او، او را بدون روسری دیدم. ولی بعد همیشه با روسری محکم، معتقنه البته شیک و ترو تمیز و پوشیده. همیشه همین جور بود. مادرش نسبت به فاطمه حالت دوستی داشتند و چون خودشان هم رشته شان مسائل تربیتی بود با ایشان رابطه خیلی خوبی داشت و من فکر می کنم حالا جایش برای ایشان خیلی خالی است. شاید اگر این رابطه را نداشتند، اینقدر سخت نبود.

### فاطمه از چند سالگی شاگرد شما شد؟

همان ایام یک سال که سال حفظ قرآنش بود، شاگرد مستقیم من بود اما قبلش متفرقه مثلا هر جا مادرش بود، او هم می آمد. اصلا آدم احساس نمی کرد که او دختر خانم مدیر است. مادرش اینجا مدیر است. لوس بازی نداشت. حتی اگر دیر می آمد، می رفت برگه می گرفت از دفتر و می آمد سر کلاس. مر بیان او می گفتند اصلا اینطور نیست که بگوید ما مانم اینجا هستند و یا سوء استفاده کند. من سر کلاسها، تفسیر قرآن می گویم اول. ساعت کلاسشان با من بود. او جزء بچه هایی بود که خیلی با دقت گوش می داد. نه مثل بقیه بچه ها که گاهی سر کلاس اند ولی دارند قرآن حفظ می کنند

■ مادرش نسبت به فاطمه حالت دوستی داشتند و چون خودشان هم رشته شان مسائل تربیتی بود با ایشان رابطه خیلی خوبی داشت و من فکر می کنم حالا جایش برای ایشان خیلی خالی است.



واعظ خودش باشد ۳-۴ از آن کس که او را نصیحت می کند می پذیرد. فکر می کنم توفیق الهی شامل حال او بود. از دست نوشته هاش متوجه دو مطلب اول می شدم ولی سومی را واقعا داشت. یعنی می پذیرفتی که او یک مؤمن کامل بود.

من بچه ها را سالهاست می بینم. حالت چهره ها را می بینم و می فهمم که او این حرف را پذیرفته است یا نه. خیلی فرق دارد اینکه او یاد گرفته یا نه، پذیرفته در مقام عمل یا نه، فاطمه در مقام عمل، پذیرش خوبی داشت. او دختر همسن در فامیل نداشت. دوروبرش دختر دیگری نبود. در حقیقت خواهرهای فاطمه همین بچه های مذهبی بودند. الگوی او در همین جاها بودند. رشد و نمو او در همین جاهای مذهبی بوده است. با سن کمش، کربلا و مشهد رفت، ۳ بار کربلا-۵۰ بار مشهد، اینجور نبود که از زیارت ائمه و حرم خسته شود. البته جاهای دیگر چادگان، شمال و ... هم می رفتند، اما حاصل کارشان چیزی بود که این نتیجه را داد.

همخوانی و اینجور کارها را داشت. بچه ی با استعدادی بود. بعضی بچه ها وقتی می آیند در حفظ، نمی توانند کار دیگری انجام بدهند، فاطمه کارهای گروهی فوق برنامه هم داشت. همیشه مسابقه شرکت می کرد و رتبه می آورد.

خیلی آقای پرورش سعی می کردند خودشان فاطمه را ببرند و بیارند. وقت می گذاشتند با سرویس نرود. تنها نرود، تنها نیاید، او هم قبول می کرد. در کلاس خیلی موقر بود و مؤدب بود. ما با هم ارتباط داشتیم. من پسر دار بودم. وقتی بزرگ می شدند، مهمانی با زیارت که می رفتیم، اصلا چیزی من نمی دیدم که او با پسرهای من که کوچک بودند باهم بخندند و بازی کنند. ضمن اینکه اهل شوخی و خنده و بازی و شیطنت بچگی بود. ولی با پسرها اصلا واقعا رعایت می کرد.

### حرف آخر:

امام جواد(ع) می فرمایند که مؤمن به سه چیز احتیاج دارد: ۱- توفیق الهی ۲- خودش

یا با گوشی بازی می کنند و یا .... بچه خیلی خوبی بود. گوش می داد. بحث می کرد. سؤال می کرد. از بچه هایی نبود که حرفی که میزنی، زود بپذیرد. اهل تحقیق بود. اهل بحث کردن بود. فاطمه آدمی نبود که در بسته حرف را قبول کند. با استدلال می پذیرفت. به جایش اهل گریه و زاری هم بود. از دست نوشته هایش پیاداست. من فکر می کنم متأسفانه فاطمه را نشناختم و خیلی از فاطمه ها را نشناختم. من از دست نوشته هایش احساس کردم مثل یک زن ۴۰-۵۰ ساله که خیلی اهل مناجات و راز و نیاز است، شده است. خیلی به ریزه کاریها توجه دارد و در محاسبه خیلی حساس است. فاطمه اهل شوخی و خنده بود؟

خوش سخن بود. اهل بدجنسی و شیطنت نبود. خوش رو بود. صوت و لحن و صدای خوبی داشت. مثلاً راجع به حضرت علی علیه السلام حرف می زدیم، خود بچه ها شعرهای متناسب می خواندند و جو کلاس را عوض می کردند. فاطمه جزء این گروهها بود. ذوق

# برگزاری گنجره قرآنی سمپاد با گرامیداشت یاد فاطمه



بازدید معاون وزیر آموزش و پرورش آقای کفاش از نمایشگاه دهنوشته های فاطمه در گنجره قرآنی سمپاد

قرآنی با حضور پدر و مادر فاطمه و با حضور قاریان و حافظان برتر کشور در اردوگاه شهید بهشتی باغ ابریشم برگزار گردید. همچنین نمایشگاهی از آثار هنری و دل نوشته های این چهره محبوب در این گنجره در معرض دید مسؤولان، قاریان و شرکت کنندگان قرار گرفت. از جمله کسانی که از این نمایشگاه بازدید کردند معاون وزیر آموزش و پرورش جناب آقای کفاش و آقای دکتر شجاعی رییس مرکز ملی پرورش استعدادهای درخشان و دانش پژوهان جوان کشور بودند.

آقای احمد پور کارشناس اداره استعدادهای درخشان اداره کل آموزش و پرورش استان اصفهان: بیست و یکمین و بیست و دومین گنجره سراسری قرآن کریم سمپاد دانش آموزان مدارس استعدادهای درخشان کشور در آذر ماه ۱۳۹۳ در استان اصفهان برگزار گردید. با توجه به این که فاطمه پرورش از دانش آموزان برگزیده مسابقات قرآن سمپاد و از دعوت شدگان به این گنجره از قبل بود به همین خاطر، ستاد برگزاری این برنامه علاوه بر این که تصویر ایشان را در پوستر اصلی حک نمود، در دومین شب گنجره، برنامه محفل

## فعالیت های اجتماعی فاطمه:

### افتخارات فاطمه

- حافظ کل قرآن کریم
- کسب مدرک کارشناسی علوم قرآن
- کسب رتبه دوم کشوری طرح ستاره دخت ایران اسلامی سال ۹۱
- کسب عنوان برتر آزمون المپیاد علمی ادبی
- کسب رتبه دوم حفظ ۲۰ جزی مسابقات کشوری اوقاف
- نفر برتر آزمون سراسری حفظ کل قرآن کریم وزارت ارشاد اسلامی
- کسب رتبه اول رشته حفظ ۵ جزو رشته ۵ اجزای استانی فولاد مبارکه
- کسب رتبه اول استان رشته
- کسب رتبه دوم مسابقات تواشیح موسسه بینه
- کسب رتبه اول حفظ مقطع راهنمایی مسابقات بسیج دانش آموزی مرحله استان ورتبه سوم مرحله کشوری
- کسب رتبه اول دوم سوم ناحیه در رشته سرود در سالهای ۹۲-۹۱-۹۰
- کسب مقام دوم مسابقات شنا
- کسب مقام دوم رشته خوشنویسی
- کسب رتبه اول مسابقات حفظ قرآن فرزندان فرهنگی در چند دوره

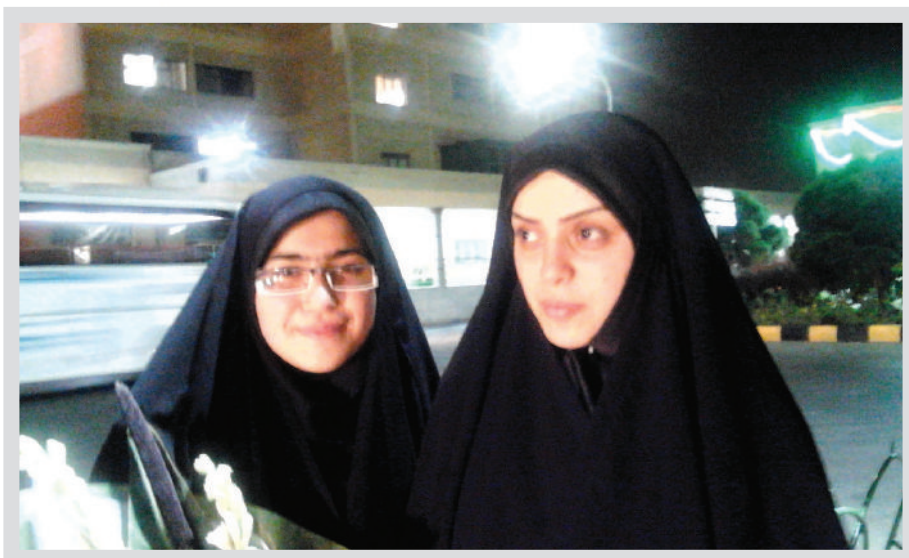


### مسئولیت های فاطمه

- آموزش حوزه مقاومت بسیج
- عضو کانون نخبگان جوان استان اصفهان
- معاون برنامه ریزی واحد مقاومت پیشگامان فرزندانگان امین
- عضو کانون فرهنگی شهید آیت الله مدرس
- رییس شورای دانش آموزی از کلاس چهارم دبستان تا اول دبیرستان
- عضو شورای دانش آموزی دبیرستان
- عضو اتحادیه انجمن اسلامی دانش آموزی
- عضو بنیاد ملی نخبگان کشور
- معاون نیروی انسانی واحد دانش

## خانم جوزدانی

## خانوم مشه من روتا فحہ بشینم موقع درس؟



سخت است هم دوست باشی با یک نفر، هم معلمش بعد یکبارہ پشت سرت را نگاه کنی و فقط خاطره‌هایی را ببینی که نه می توانی با آنها بخندی و نه گریه کنی. فقط یک چیز سرد می نشیند توی قلبت و فشارت می دهد و می گوید: چه زود گذشت! شاید هم ...

**خانم جوزدانی از فاطمه می گوید.**

از بچگی دیده بودمش، موقعی که می آمدیم حفظ، فاطمه جان با مادرش توی دفتر بودند. شاید دو سالش نبود که من دیدمش. سال اولی که من کلاس حضوری داشتم (حفظ تخصصی) فاطمه جان می آمد سر کلاس من. مخصوصاً بعد از عید، نیمه دوم کلاس. با بچه‌هایی که تقریباً هم سن و سالش بودند خیلی گرم بود. وقت‌هایی که بچه‌ها مباحثه می کردند، من و فاطمه می نشستیم چند جزئی که حفظ بود را با هم مرور می کردیم. شاگرد رسمی نبود، مثل یک دوست می آمد. با بچه‌های کلاس من دوست بود. با من هم مثل یک دوست برخورد می کرد.

■ همیشه حفظ حرمت داشت برابرم به عنوان یک مربی. حفظش خیلی خوب بود. جزء بهترین شاگردهای کلاس و دو سه نفر اول کلاس بود که انتخاب شدند برای حفظ حضوری و یکسال باهم بودیم.

بچه‌های کلاسهای حضوری، شاگرد و مربی بعد از یکی دو ماه، خیلی صمیمی می شوند یعنی صمیمیت خیلی خاصی بینشان برقرار می شود. همان طور که هنوز هم هست.

■ هفته‌ای یک بار ما جلسه داشتیم. با این که بچه‌ها حضوری بودن، کلاس داشتن و ... ما جلسه‌ای داشتیم به نام تلاطم و در این جلسه، فاطمه همیشه بود. جزء بچه‌های پر و باقرص تلاطم بود. شاید ما ۵ یا ۷ نفر بودیم که همیشه می رفتیم، فاطمه، یکی از آنها بود.

با همه این حرفها، فاطمه حفظ حریمش هیچ وقت از بین نرفت. آن موقع بچه‌هایی بودند که مثلاً با من قهر می کردند که خانم چرا این کار را کردید؟! یا تذکری که می‌دادم، به او بر می خورد و دو روز با من قهر بود و خیلی سر و سنگین می شد. فاطمه هیچ وقت اینطور نبود. دعواش می کردم، جریمه می کردم، همیشه سرش پایین بود و می گفت: «چشم خانوم! باشه.» می گفتم این کار را بکن، می گفت: «چشم.»

■ شش ماه، دوست بودیم. بعد شد شاگرد من. حفظ حریمش بیشتر شد، در عین صمیمیت بیشتر. آن موقع صمیمی بودیم، مثل دو تا دوست با هم تثبیت می کردیم. می آمد سر کلاس، بچه‌ها داشتند مباحثه می کردند و ما باهم مثلاً جزء ۴ را که حفظ بود، تثبیت می کردیم ولی بعد که شد شاگرد من، از دوستی رفت سمت شاگرد و معلمی. در عین حال که صمیمیتش خیلی بیشتر و شدیدتر شد.

■ فاطمه همیشه می گفت: «خانوم میشه من رو تا قچه بشینم موقع درس؟» می گفتم: «برو بشین. عکسایش را دارند بچه‌ها.

■ فاطمه دو سه تا تکیه کلام داشت که خیلی استفاده می کرد. یکی این بود که می گفت «خفیس» یا لهجه غلیظ اصفهانی می گفت «خانوم خفیس». وقتی مکالمه داشتیم با هم،

خریده بود. گفتم: «بچه‌ها هر چی می‌خواهید همین الان دعا کنید، به شما می‌دهند. اما من چیزی نیست که ندهند.» بچه‌ها گفتند: «تا جزء ۱۳ تمام نشده، برویم مشه.» همین هم شد.

قبل از این که سوار اتوبوس بشویم و برویم، به بچه‌ها گفتم: «بچه‌ها! ما عیدی از امام کاظم علیه السلام گرفتیم، از پدر امام رضاعلیه السلام، شما همه دست پدر و مادر تان را بوسید که شما را فرستادند حفظ و تشکر کنید.» همه با عشق رفته بودند و دست پدر و مادرشان را موقع خداحافظی بوسیده بودند. فاطمه تا لحظه سوار شدن، مادرش را ندیده بود، تا دیدشان دوید رفت دستشان را بوسید. بعد گفت: «من دست مامانم را آخر همه و نزدیکتر به امام رضا علیه السلام بوسیدم.»

■ مکه با هم رفتیم خرید. چند مدل لباس خرید. لباس اسپرت خیلی دوست داشت و خیلی اسپرت لباس می پوشید. ۵-۶ نفر بچه‌های کلاس و من، همه با هم یک مدل لباس اسپرت، خریدیم. من و فاطمه یک لباس اسپرت بلند و پوشیده و آبی خریدیم. خیلی شیک بود. به بقیه هم گفت، همه رفتند خریدند.

■ فاطمه کلا دختر خیلی متین و باوقاری بود که خیلی زود معنوی می شد و خیلی زود به شوخی برمی گشت. یعنی سریع جوش را عوض می کرد. دوست داشت بانشاط باشد، دوست نداشت غمگین و افسرده باشد. در بقیع خیلی این طوری بود. تو اوج معنویت یک دفعه تکه‌ای می براند، همه می زدیم زیر خنده، داشتیم اشک می ریختیم...

تو اوجی که داشتند اشک می ریختند می گفت: «وای خانوم! می‌خواهیم بریم از این جا، خفیس که استفاده نکنیم، بریم قرآن بخونیم!» یا یک خاطره از سفر قبلی مشه می گفت و وسط گریه همه می زدیم زیر خنده. عربهای که اطرافمان نشستند بودند همه حاج و واج که اینها چه شان شده؟! گریه می کنند؟! می خندند؟! ...

می گفت «خانوم بریم جامعه، جامعه خونمون کم شده». یعنی بریم جامعه، قرارمان را جامعه بگذاریم.

■ فاطمه یک چیز خیلی خاصی داشت و فاز ذهنی اش فرق داشت با بقیه. دین را تقلید نمی کرد و با تحقیق می پذیرفت. مثلاً یکی از سوالاتی که فاطمه معمولاً در کلاس می کرد، سوالات دینی اعتقادی بود. می گفت: «خانوم! چرا ما مثلاً اعتقاد داشته باشیم به معاد؟ ما که ندیدیم؟!» یکی دیگر از بچه‌های کلاس هم در این زمینه مثل فاطمه بود. گاهی سوالات خیلی عجیب و غریب می پرسیدند که جوابش را نمی دانستم و از اساتید دانشگاهی می پرسیدم و به آنها جواب می دادم.

بعضی چیزها را خودشان تحقیق می کردند. می گفتند: «خانوم ما به چه چیزی رسیدیم؟ دانشمندان تحقیق کردن که مثلاً این چیزی که اسلام گفته حرامه، به این علت!» دنبال این چیزها خیلی بود. به جوابش هم می رسید. این نبود که بگوید من نماز نمی خوانم چون اعتقاد ندارم مثلاً! سوالاتی فاطمه این طوری نبود.

■ نوبت مشه می خواستیم برویم گردش. یکی از بچه‌ها نیامد. خودش نخواست بیاید. ما رفتیم. خیلی هم خوش گذشت. وقتی فهمید، خیلی ناراحت شد که چرا نیامده. شروع کرد به بدخلقی با من که چرا من را با خودتان نبردید و از این حرفها. فاطمه بلافاصله گفت: «خانوم قرار نیست صبح تا شب و شب تا صبح همه‌اش در کنار ما باشند و ما را مثل جوجه بزرگ کنند. خانوم هم می‌خواهند بروند جایی بالاخره.»

برنامه دارند برای خودشان. تو نباید این انتظار را داشته باشی...» فاطمه خیلی قشنگ، نه با رفتار بد، با همان حس شوخی و رفتار خاص دوستانه، با همان حالت خودش برای او گفت. خیلی منطقی جواب داد.

■ سر کلاس برای تولد امام کاظم علیه السلام یکی از بچه‌ها کیک



# فاطمه پرورش روح بهاری باران



منم آن روح بهاری که در بارانم  
می شناسید مرا همدستان فاطمه ام  
بودم اندر دلتان بارقه هر خوبی  
قلب من محو خدا بود خدایم داند  
پرورش یافته‌ی مکتب قرآن بودم  
عاشق و دلشده‌ی آل پیمبر بودم  
دختر خوش نفس خطه‌ی ایرانم من  
دستم افراشته در دست خدایم داند  
پدرم ماه سپهر است خدا یارش باد  
فاطمه پرورشم! قاری قرآن بودم  
گاه صبحگاه که پیوسته مرا می دیدند  
زخمی حاد نه ها گشتم ورنجور شدم  
جملگی آمده بر بستر بیماری من  
اشک ریزان همه در همه‌ی راز و نیاز  
چون پرستوی رها گشته زهر زنجیرم  
من که با بدرقه‌ی اشک جهانی رفتم  
نشود کس دگر آن صوت خوش قرآنم  
از غم دوری من اشک چو در باریدند  
بهرشان طرفه پیامی و سلامی دارم  
پر پرواز گشودم سمت خدا  
«چه کنم درس دگر یاد نداد استادم»  
چونکه خود خانه به کاشانه‌ی تربت دارم  
همدم و هم نفس سینه‌ی این خاک شده است  
تا بگویم که در آن لحظه چه غوغایی شد  
آخرین لحظه دمی روی علی (ع) را دیدم  
شد پدیدار چو مه چهره‌ی یک بانویی  
حضرت فاطمه (س) فرمود: "بیاد دختر من"  
من شفا یافتم اما ز شفاخانه‌ی عشق  
سه گل غمزده را تازه حیاتی دادم  
شاد باشد به طپشهای دلی دلبندی  
پاره‌ی پیکر من بیک حیاتی باشد  
کنم از عشق، شفاعت پدر و مادر را  
الوداع ای سرو سر چشمه‌ی هر پاکی من  
آه ای مدرسه و میز و کتابم بدرود  
اصفهان داد ز دست، فاطمه پرورش  
در طربخانه‌ی خاصان خدا مهمانم  
نشود پاک از آن خاطر تان خاطره ام  
گل پر پر شده دیدید مرا یاد کنید  
زیر باران چو بمانید ز من یاد آرید  
منم آن روح بهاری که در بارانم

بشنوید ای همه یاران و وفادارانم  
من همان دختر خوش خنده و خوش خاتمه ام  
منم آن دختر معصوم که با محجوبی  
چشم من چشم حیا بود خدایم داند  
مظهر پاک و آگاهی و ایمان بودم  
من که آیات خدا را همه از بر بودم  
اختر نور فشان شب ایمانم من  
پدر و مادر من نشو و نما می دادند  
مادرم مظهر مهر است خدا یارش باد  
دوستان همدستان بودم و خندان بودم  
همه در مدرسه آهسته مرا می دیدند  
بلبل عشقم واز لانه‌ی خود دور شدم  
دوستان غمزده مستغرق غمخواری من  
هر یکی دست دعا سوسوی خدا کرده دراز  
رفتن از جمع شما گشته کون تقدیرم  
منم آن غنچه که در اوج جوانی رفتم  
کس دگر ننگرد آن چهره بیس خندانم  
دوستانم که همه معدن مرواریدند  
بادبیران خود اینک که کلامی دارم  
من که آموختم از مکتبشان درس وفا  
یادتان با من و از درس شما دلشادم  
چند روزی ست که در مدرسه غیبت دارم  
فاطمه پرورش از دفتر تان پاک شده است  
دم آخر که اجل آمد و پیدایی شد  
در دم رحلت خود، نور نبی (ص) را دیدم  
بر مشامم چو رسید عطر گل خوشبویی  
ناگهان غرق ز انوار شد آن بستر من  
رفتم از دخمه‌ی دنیا به صفاخانه‌ی عشق  
وقت رفتن همه را شاخه نباتی دادم  
می روم تا که بماند به لبی لبخندی  
کی، اندر خور من موت و مماتی باشد  
می روم تا که بینم رخ آن دلبر را  
الوداع ای پدر و مادر افلاکی من  
همکلاسی من ای همدم نابم، بدرود  
قلب قرآنی من ماند دگر از طپش  
اشک بر من مفشانید که من خندانم  
من رها گشته ز هر دغدغه و دلهره ام  
صوت قرآن چو شنیدید مرا یاد کنید  
غزلی تازه که خوانید ز من یاد آرید  
بعد از این فاطمه‌ی خاطره‌ی یارانم

## تقدیم به روح بهاری مرحومه فاطمه پرورش

گنجینه‌ی قرآنی دبیرستان فرزندگان امین

استاد غلامحسین دلاوری خرداد ۱۳۹۳

مدیرعامل موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (ع):

## آثار و برکات وجود مرحومه فاطمه پرورش بمخنان پابرجاست

اصلاً به این کره خاکی تعلق نداشت. وی ادامه داد: زبان از توصیف شایستگی های این حافظ جوان قرآنی قاصر است، کسی که با لطف الهی به جایگاهی رسیده بود که حلاوت و شیرینی قرآن را به بسیاری چشاند. رضازاده اظهار امیدواری کرد که با معرفی شخصیت این نخبه قرآنی و فعالیت هایش، جوانان و نوجوانان را به سمت الگوگیری از وی هدایت کنیم تا از چشمه فیاض قرآن بیشتر بهره مند شوند. مدیرعامل موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (ع) در پایان خاطر نشان کرد: روح ملکوتی فاطمه پرورش در حیات جاویدان در کنار معصومین (علیه السلام) آرام گرفته، اما قطعاً آثار و برکات وجودی اش همچنان پابرجاست.

وی با بیان اینکه آثار و دست نوشته های به جا مانده مرحوم فاطمه پرورش به خوی گویای رشد فکری و روحی اوست، گفت: علاوه بر اینها فاطمه خدمات ارزشمندی به حوزه قرآن داشته و نقش مؤثری در تشویق همسالان خود به فراگیری قرآن ایفا نموده است. به گفته وی، مطالعه نوشته های به جا مانده از مرحوم فاطمه پرورش، هر فردی را به فکر فرومی برد و دلنوشته هایش، لذت معنوی خاصی به انسان می دهد. مدیرعامل موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (ع) اصفهان بیان داشت: حادثه از دست دادن این جوان شایسته، بسیار سخت و دردناک بود اما روح بلند فاطمه، او را به سمت بالایی کشید و مثل اینکه



چنین فرزند شایسته ای موثر بوده است.

سید حسین رضازاده اظهار داشت: فاطمه پرورش از دوران دبستان در کنار یادگیری دروس متداول، در حوزه فراگیری قرآن و معارف دینی هم به خوبی توانست رشد پیدا کند، به طوری که در دوره تحصیل مثل ستاره ای می درخشید.

مدیرعامل موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت (ع) اصفهان با اشاره به اینکه مرحوم فاطمه پرورش در دامان خانواده ای متدین و فرهنگی پرورش یافت، گفت: پدر و مادر او هر دو فرهنگی بوده و از ظرفیت های علمی و دینی ویژه ای برخوردار هستند که این امر در تربیت



ذکر خداوند متعال باعث اطمینان است و این ذکر مبارک همان قرآن کریم است:  
 وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ (انبیاء / ۵۰)  
 آرامش، گمشده انسان امروز است و همگان از طرق گوناگون در پی آنند، اما روشن است که قرآن کریم کوتاه ترین راه و آسان ترین مسیر برای دستیابی به این مهم است. ناگفته پیداست، علاوه بر آثار فوق - همان گونه که ذکر شد - تکرار در تلاوت آیات باعث حفظ آنها خواهد شد، بنابراین تمامی آثاری که بر تلاوت قرآن مترتب است و در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) منعکس شده است برای حفظ قرآن نیز صادق خواهد بود. با دقت نظر بیشتر در احادیث و توجه به حالات و تغییر روحیات حافظان قرآن کریم می توان آثار و برکات متعددی برای حفظ قرآن بر شمرده که از حوصله این سطور خارج است.

از دیگر آثار قابل توجه حفظ قرآن همان است که در سخنان مقام معظم رهبری ذکر شده و آن «ایجاد زمینه تدبیر و تفکر در آیات قرآن» است به فرموده ایشان برای یک حافظ قرآن که با الفاظ قرآن و مفاهیم آن مانوس است، توجه به نکات ارزشمند و استخراج راهکار برای اصلاح و بهبود زندگی مادی و معنوی و دستیابی به حیات طیبه تسهیل می شود و حافظ قرآن برای جریان دادن ذهن در آیات قرآن از توانمندی خوبی برخوردار است. البته ضروری است برای رسیدن به این سطح در آموزش های حفظ قرآن، در کشور تحولی ایجاد شود و به گونه ای برنامه ریزی صورت پذیرد که این مهم تحقق یابد.

### ■ آثار حفظ قرآن در روایات

امید است با همدلی تمامی دستگاه های متولی فعالیت های قرآنی و مراکز مردمی و شخصیت های قرآنی موثر و با برنامه ریزی و توکل بر خداوند متعال هر چه زودتر تحقق منویات مقام معظم رهبری را شاهد باشیم. در پایان این بحث به نمونه هایی از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) در باب فضیلت و برکات حفظ قرآن کریم اشاره می گردد:

قال رسول الله (صلى الله عليه واله وسلم): «من اعطاه الله حفظ كتابه فظن ان احدا اعطى افضل مما اعطى فقد غمط افضل النعمة»: هر کس که خداوند حفظ کتابش را به او ببخشد و گمان برد به کسی چیزی بهتر از او داده شده، با فضیلت ترین نعمت را کوچک شمرده است.

قال رسول الله (صلى الله عليه واله وسلم): «لحامل القرآن اذا عمل به فاحل حلاله و حرم حرامه شفع في عشره اهل بيته يوم القيامة كلهم قد و جبت له النار»: حافظ عامل به قرآن که حلال آن را حلال و حرام آن را حرام می شمرد فردای قیامت در مورد ۱۰ نفر از بستگانش - که همگی آنها اهل آتشند - حق شفاعت دارد.

قال علي (عليه السلام): «قرووا القرآن و استظهروه فان الله تعالى لا يعذب قلباً و عى القرآن». قرآن را تلاوت کنید و آن را به خاطر سپارید، زیرا خداوند متعال دلی را که قرآن در خود دارد عذاب نمی کند.

قال رسول الله (صل الله عليه واله وسلم): «ان الذی لیس فی جوفه شیء من القرآن کالبیت الخراب»: کسی که در درونش چیزی از قرآن نیست، دلش مانند خانه ویران است.  
 قال الامام الصادق (عليه السلام): «الحافظ القرآن العامل به مع السفرة الكرام البرره»: حافظ قرآن که بدان عمل کند، در آخرت رفیق و همراه فرشتگان و سفیران الهی خواهد بود.

منبع: معاون ارتباطات سازمان دار القرآن الکریم؛ محمد مهدی بحر العلوم.

## ضرورت و اهمیت حفظ قرآن کریم

### چيست قرآن زمزم جوشان عشق رمز هستی، راز خلقت، جان عشق

آنهاراست. در این چند سطر پیش رو سعی خواهد شد به اختصار به نکاتی در این خصوص اشاره شود:

چه بسا برای حافظ قرآن زمینه از تکاب گناه یا رسوخ یک برداشت غلط و ناصواب و یا یک فکر انحرافی ایجاد می شود، اما وقتی به خود تذکر می دهد که شخصیتی مطهر و الهی چون قرآن مراقب و همراه اوست، دیدگانش بینا می شود و این روشن بینی باعث جلوگیری از آن انحراف خواهد شد: «إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ» (اعراف / ۲۰۱)

البته این سخن بدان معنا نیست که حافظان قرآن معصومند یا کسانی که حافظ قرآن نیستند از طرق دیگر به این مقام نمی رسند، اما به آن معناست که یک حافظ قرآن، به نسبت قبل از ارتباط خود از طریق حفظ با قرآن کریم، در این زمینه پیشرفتی چشمگیر خواهد داشت.

از سوی دیگر ایجاد این انس و ارتباط همراه با علاقه و عشق باعث می شود تا کمال هم نشین در طرف مقابل تأثیر گذاشته و به تدریج خصوصیت پسندیده ای در حافظ قرآن پدید آید. بدیهی است دریافت این خصوصیات به میزان ظرفیت و استعداد حافظ قرآن میسر خواهد بود. از مهم ترین این خصوصیات آرامش و طمانینه ای است که در قرآن کریم موج می زند:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد / ۲۸)

حفظ قرآن کریم در صورتی که همراه با توجه و فراگیری معانی و ترجمه آیات قرآن باشد، جامع ترین روش انس با قرآن است. همگان می دانند که پایه حفظ هر مطلبی تکرار همراه با توجه و تمرکز است؛ بنابراین یک حافظ قرآن ناچار آیات قرآن را بارها و بارها، با توجه ویژه تلاوت می نماید، بدیهی است این مداومت انس با قرآن را برای حافظ پدید می آورد و این همان هدف نهایی از تلاوت و حفظ و ارتباط با قرآن است. ناگفته پیداست بسیاری از آثار و برکاتی که بر حفظ قرآن مترتب است از همین ریشه و نشات می گیرد، با توجه به حالات حافظان قرآن کریم به نسبت دیگر اقشار مرتبط با قرآن، می توان این خصوصیت را در آنان ملاحظه نمود. اگر در کنار مطلب فوق به این نکته نیز توجه کنیم که دلیل اصلی حفظ هر چیز نیاز یا محبت و علاقه به آن است - که البته این خود نوعی نیاز است - به این حقیقت خواهیم رسید که جمع بین علاقه و انس نتیجه مبارکی خواهد داشت و آن هم نشین دائمی و در پی آن تغییر رفتار و منش و افکار در حافظ قرآن است و بسی سعادت برای انسان که به این قله رفیع صعود نماید. به عبارت دیگر درک هم نشینی با قرآن باعث تذکر است.

### ■ آثار حفظ قرآن

تبیین فوائد، برکات و آثار حفظ قرآن یکی از اصلی ترین

## موضوع انشاء:

# فاطمه پرورش را توصیف کنید



### هائیه سادات المطهری

دوم راهنمایی بود که برای حفظ رفت. صبح هایی که می رفتیم جامعه، یک شعر بامزه با اسم من و دوستانش ساخته بود. خیلی بامزه بود. می خواند و ما هم می خندیدیم. می توانم بگویم هدف من از حفظ قرآن در دوره آموزشی، همراهی کردن با فاطمه بود. دوست داشتمم با او باشم. وقتی فاطمه حفظ را ادامه داد، متوجه تغییرات روحیه او شدم. خیلی لطیف تر شده بود مثلاً اگر زیارت عاشورا خوانده می شد، سریع گریه می گرفت.

ما خیلی بحث های خدانشناسی با هم داشتیم در مهربانی خدا. یادم هست که فاطمه می گفت: «آدم های خوب تکلیفشان روشن است. می روند بهشت ولی من نمی توانم قبول کنم خدا با این مهربانی، آدم های بد را به جهنم بفرستد.» در بین این صحبت ها، گریه اش هم می گرفت.

تولد ۹ یا ۱۰ سالگی اش بود و بچه های کلاسشان را دعوت کرده بود. من هم دعوت بودم ولی با همکلاسی های او آشنا نبودم. فاطمه در رفتارش با من و همکلاسی هایش توازن را رعایت می کرد و دوستانش را به من معرفی کرد.

در مورد هیچ کس بدگویی نمی کرد حتی از کسانی که من مطمئن بودم از دستشان ناراحت است. نکته منفی از آنها نمی گفت. همیشه دنبال نقاط مثبت و کشف نکات مثبت در دیگران بود.

### مریم سادات حسینی از دوستان و همکلاسی

#### های سال حفظ

موقع محرم شدن در مسجد شجره، خیلی حس خوبی بود. فاطمه و زهرا سلیمانی گفتند: «ما آن روز را روزه می گیریم.» من گفتم: «خیلی سخت است در آن گرما و راه طولانی!» اما آنها روزه گرفتند و در مسجد شجره افطار کردند.

خیلی کتاب می خواند. کتابهایی که به ما داده بود در همه جا حتی در هواپیما می خواند. کتابهایی که رابطه با فلسفه حج داده بودند، همه را آورده بود. می گفت: «تو بخوان و برای ما بگو.» او می خواند همه این کتابهای قطور را و آیات آن را برای ما می گفت.

همیشه لحظه ای که یک حس عرفانی داشت، زود به دیگران منتقل می کرد یا روی کاغذ می نوشت. کم او را ناراحت دیدم. ولی شادیش را زود منتقل می کرد.

دفترش از او جدا نمی شد. خوب می توانست بنویسد. ما می گفتیم: «باید بدهی ما هم بخوانیم» این باعث می شد بهتر بفهمیم قرار است کجا برویم.

قرار است محرم بشویم. با وجود اینکه او چندسال از من کوچکتر بود، خیلی چیزها از او یاد گرفتم. در هر لحظه که قرار می گرفت، می خواست از همه ابعاد این لحظه استفاده کند و چیزی را از دست ندهد. این باعث می شد که اطرافیان از او استفاده کنند و درس

بگیرند.

موقع غذا خوردن، من خیلی زود شروع می کردم به خوردن. فاطمه اول بسم الله می گفت. من غذایم را خورده بودم، می گفتم: «فاطمه کو؟» می گفتند: «رفته دستهایم را بشوید.» او همیشه یک تلنگر بود، در انضباط، دوره خواندن و... همه چیز را او به یادمان می انداخت. تا می آمدیم خانه، ما روی تخت خواب می افتادیم، با لباس احرام، اما فاطمه اول دوش می گرفت، بعد مسواک می زد، بعد می خوابید. تا او کارهایش را می کرد، من نصف خوابم را رفته بودم! با کفش مخصوص اتاقش توی اتاق راه می رفت. لباسهایش را تا می کرد، ما لباسها را همینطوری می انداختیم کف اتاق. ساکش همیشه مرتب بود.

وقتی می خواست از امام زمان (عج) حرف بزند، همیشه می گفت: «بابا جون، بابای مهربونم»

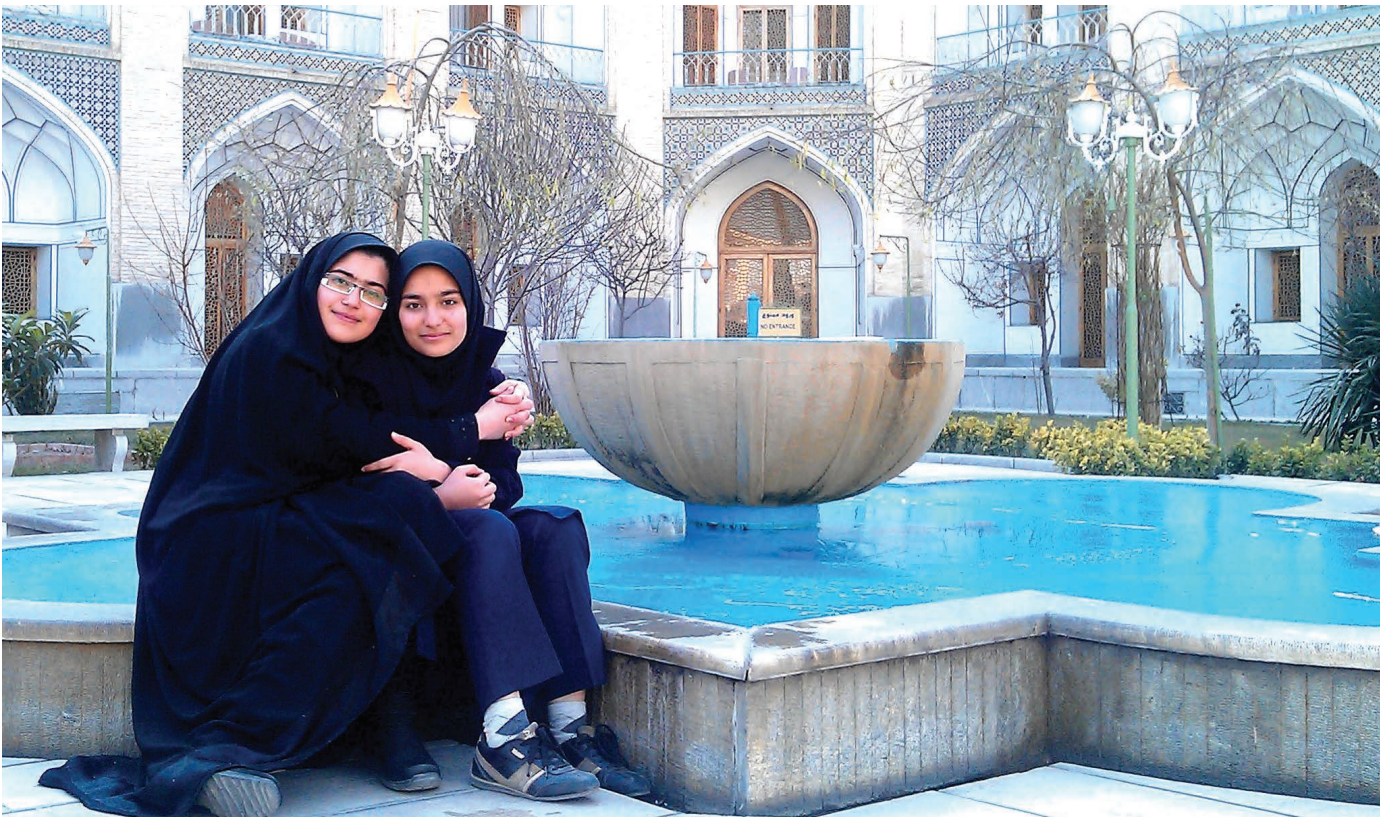
#### فاطمه طوقیان

فاطمه خیلی علاقه زیادی داشت به خواندن زیارت جامعه کبیره در حرم امام رضا علیه السلام. خیلی وقت ها بود می رفتیم حرم و من موقع نماز صبح دیگر از شدت خواب نمی توانستم سر پا باشم اما فاطمه حتما مقید بود که هر باری که می آید حرم، زیارت جامعه کبیره را بخواند. با اینکه خیلی طولانی است این دعا، علاقه زیادی داشت که بخواند.

#### نیره زاهدی

معاشرتی که فاطمه با مادرش داشت، برای من از همه





قشنگ تر بود. فاطمه جان، با مادرشان خیلی متواضعانه صحبت می‌کرد و کاملاً ادب را رعایت می‌کرد. نه اینکه ادبشان فقط با مادرشان باشد. برای همه افراد اینطور بود. واقعا متواضعانه رفتار می‌کرد. ولی نسبت به مادرشان تواضع ویژه‌ای داشت.

در سن راهنمایی و دبیرستان، معمولاً همه سؤالاتی برایشان پیش می‌آید، مثل سؤالات اعتقادی. شاید خیلی‌ها سرسری از کنار این سؤالات رد بشوند. فاطمه اما از کنار سؤالاتش، سرسری عبور نمی‌کرد. این باعث می‌شد که این پرسش برایت پیش بیاید که چرا فاطمه وقتی این سؤالات برایش پیش می‌آید، مثل ما سکوت نمی‌کند و همه چیز را قبول نمی‌کند؟ اما از طرفی می‌بینیم که با این سؤالات، این اعتقادات عمیق می‌شد برایش.

اگر یک جوان بتواند از این سوالات به خوبی عبور کند و برای خودش جواب بدهد، در اعتقاداتش بسیار مؤثر است. خیلی از جوانان، وقتی سؤال برایشان پیش می‌آید، همان لحظه بی‌اعتقاد می‌شوند.

چرا؟ چون اصلاً حالش را ندارند فکر بکنند و دنبال جواب سؤالشان بروند.

هر موقع که فاطمه می‌خواست از آرزوهای خودش حرف بزند، در مورد کربلا صحبت می‌کرد. ارتباطش با امام حسین علیه السلام یک ارتباط خیلی ویژه‌ای بود.

اگر کسی تمام اعتقاداتش سر جایش باشد، اما ارتباط قشنگی با امامش نداشته باشد، قطعاً راهش را گم می‌کند. فاطمه بخاطر ارتباطش با امام حسین علیه السلام بود که راهش را پیدا کرد و ثبات قدم در راهش داشت. کربلا که رفتیم، یک شعری بود که فاطمه جان همیشه می‌خواند و همیشه ما این شعر را زمزمه می‌کردیم:

**کربلا کربلا کربلا کربلا  
کرب و بلا کرب و بلا یا تارا الله  
آقامون دلبره دلا رومی خره  
کربلا می‌بره با اون ندایی که داره عطر گل یاس...**

#### فاطمه مکنونی

■ **اتاق فاطمه را دیده بودید؟ چقدر به شخصیتش نزدیک بود؟**

بله. خیلی مرتب و منظم. می‌توانستی هر چیز را می‌خواهی پیدا کنی. دقیقاً جای آن مشخص بود. فضای فکری خودش را در اتاقش پیاده کرده بود. شاد بود ولی جمله‌هایی که حالت تلنگر مانند داشت، یک جاهایی از اتاقش گذاشته بود که هر دفعه ببیند.

یادم می‌آید اوایل مهر ماه بود، روی دفتر حسابانم نوشت "و ناگهان چقدر زود دیر می‌شود" و گفت: "الان برایت نوشتم تا کارهایت را جدی بگیری." من این جمله را در اتاق فاطمه هم دیده بودم. فکر کنم روی کمدش چسبانده بود. خیلی اهل ادبیات بود و از این جمله‌ها زیاد داشت.

یادم هست رفته بودیم شهر کرد. مسئول ما در یکی از اتاق‌ها خوابیده بود.

شب بود و ما داشتیم بازی حقیقت-جرأت می‌کردیم. یا باید حقیقت را انتخاب کنی یا یک بسته سؤالی از طرف می‌کردی و یا یک کاری به او می‌گفتیم که حتماً باید انجام می‌داد. آن شخص می‌گفت: "من جرأت را می‌خواهم انتخاب کنم." من و فاطمه هم نقشه کشیدیم که چه کار کنیم؟ تصمیم گرفتیم به او بگوییم برو اتاق معلم که خوابیده، بعد بیوسش و بیا بیرون. آن شخص رفت و معلم خنده‌اش گرفته بود از کار او.

■ **موضوع او درباره حجاب چطور بود؟**

فاطمه به حجاب معتقد بود یعنی ایمان قلبی به حجاب داشت. از مکه که برگشت، با عشق چادر سرش می‌کرد. اگر تا

قبل از مکه چادر سرش می‌کرد که پوشش داشته باشد ولی بعد از مکه با اشتیاق چادر سرش می‌کرد. یک تفاوت اساسی پیدا کرده بود با قبل از مکه رفتن.

■ **این تفاوت چگونه بود؟ فقط در پوشش بود؟**

خیلی آرام شده بود هم از لحاظ فکری و هم از لحاظ شخصیتی. بیشتر رفته بود توی خودش. قبل از مکه، بیشتر اهل صحبت کردن بود ولی بعد از مکه کمتر حرف می‌زد، ولی عمیق تر صحبت می‌کرد. حرف‌هایی می‌زد که من فکر می‌کردم ماه‌ها در موردش فکر کرده‌است.

■ **چقدر در دوستی قابل اعتماد بود؟**

از آن شخصیت‌هایی بود که اصلاً حرف کسی را جایی نمی‌گفت و همه به این موضوع واقف بودند. فاطمه در تمام دورانی که با او دوست بودم این جور نبود که بخواید حرف من را به کسی و یا حرف کسی را پیش من بگوید. من صمیمی‌ترین دوست فاطمه بودم. هیچ وقت نمی‌گفت فلانی، فلان چیز را گفت یا این اتفاق برای فلانی افتاد. این اواخر فهمیدم از یک مشکل اساسی در زندگی یکی از دوستان صمیمی خیر داشته ولی یک کلمه از این موضوع با من حرف نزد. اصلاً بروز نمی‌داد و می‌گفت: "اگه می‌خواست، این موضوع را خودش به شما می‌گفت." این امین بودن را همه جا حفظ می‌کرد.

■ **فاطمه دانش آموز موفق بود. کسی به او حسادت نمی‌کرد؟**

کسی به او حسادت نمی‌کرد. این قدر شخصیت خوبی داشت که کسی دلش نمی‌آمد به او حسادت کند یا از حسادت کار بدی در حق او انجام بدهد. فاطمه بیشتر از اینکه از اطرافیان تأثیر بگیرد، روی اطرافیان تأثیر می‌گذاشت. نه اینکه بگویم فاطمه از جامعه القرآن وارد مدرسه شد، رنگ بچه‌ها را گرفت، واقعا بچه‌ها هم رنگ او شدند.



## دل نوشته های فاطمه

# یادت باشه...



بسم... انور

یکشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ / ۲۰:۲۷ "دار الحکمه"

### شب قدر / گلستان شهدا

یا زهرا (س)

یا علی (ع) ۸۷/۶/۲۹

سلام خدایا. خدا جونم. سلام. امشب شب قدره . شب ۱۹ ماه رمضان. ماه تو. ماهی که همه باید از شب به بهره ای بگیرن. خدایا خیلی برات حرف دارم. به عالمه . خدایا شب قدر پارسل یاده. خودت گفتی که تموم تصمیماتی که برامون می گیری تو شبه قدره . یاده پارسل هیچ اهمیتی ندادم. فقط دعا کردم خدایا منو حافظ قرآن کن. به سال توجهی نکردم و عاقبتش این شد خدایا خیلی مهربونی. دلم خیلی برات تنگ شده بود . خدایا امشب هم نمی داری گریه کنم؟ تو که مهربونی تو که کریمی. تو که غفار الذنوبی. تو که .... خدایا دلم می خواهد گریه کنم به حال خودم. به خاطر همه چیز ...

بسم رب الرحیم  
امام رئوفم. ضامن آهویم. پناه بی پناهانم ... پرپر زدنم را پیش چشمانت می بینی؟؟.. کرامتت حکم می کند که نجاتم دهی چرا که به کرامت می شناسمت ... این بار به نیابت مادرت زهرا (س) آمده بودم.. نایب خوبی نبودم اما تو مثل همیشه خوب میزبانی بوده ای و هستی . به حق آنکه نایبش بودم درد دلم راه دوا باش . دوا هستی. درد راه دوا کن ... من روسیاه بنده به تو، به مادرت، به پدرانت ، به فرزندانم، به عمومی مهربانت و به خدای عزوجل کریمتان باور دارم، یقین دارم که اگر آسمان و زمین و مهر و ماه اراده ای کردند و خدا اراده دیگری، اراده رب الکریممان غالب می شود به تمامی اراده های عالم... از اعماق قلب، با دست خالی اما با تمام هر آنچه دارم، بهترین راز درگاه کرامتتان طلب می کنم... یا اکرم الکریمین و یا اله العالمین

و چشم های بی اشک دیگه چی کار می تونی بکنی؟ خدایا خیلی سنگدلم وقتی می بینم بچه ها اینجوری دارن گریه می کنن ولی من ... خدایا خوب دلم می سوزه آخه منم گریه می خوام.. و نقطه هایی تابی نهایت..... امیدوارم این بی نهایت، در نهایت به صراط مستقیم ختم شود خداوند لا مکان و لا زمان و بی نهایت است. اما به اندازه فهم تو فرود می آیی، به اندازه ی آرزوی تو گسترده می شود و به اندازه ی ایمان تو کارگشا.

### بسم... نور بسم الله النور نور النور بسم... نور علی نور بسم الله الذی خلق النور من النور

شنیده بودم خدا نازنین است و خوشگل. ناز دارد و ناز کش می خواهد. می گفتند باید اما اول دل پاک باشد و بهداشتی. اگه قرار است زیبا روی هستی قدم زنده فرماید... خلاصه تصمیم گرفتم حرف اول و آخر دلم راه اول و الاخر بزنم. که باور کردم:

### معرفت در گرانی سست که به هر کس ندهندش

**پر طاووس گران است به هر کس ندهندش**  
پارسال همه ما ها به همچنین روزی مته شما اینجا جمع شده بودیم و یادیدن حضوری های سال قبل هر لحظه به حالشون غبطه می خوردیم اون لحظه که همش با خودمون مرور می کردیم درس عشق رو... باید زحمت می کشیدیم، مهر باورمون شد و مهر بانی آرزومون. مهری که اما به قهر و اخم خدا نرسد. فرزند عبدالله، رسول وحی، الگومون بود و علی امیر باور هامون و مهدی پیشوای لحظه هامون و قرآن متن درسی ادبستان لحظه هامون.

و حالا همه دلهره ام با وجود همه ی سختی ها و موانع به جمع شما اومدیم، بساطی از باور داریم. و این شما هستنید که همتون دل دادید. با همه سخت بودن جابه جایی اندیشه ها و سخت تر گرفتن گمرگ باور ها بسرای ورود، باز هممون به افسون سخت ایمان داریم که حرف دل خدا، قرآن لاجرم بر دلهای پاک می نشیند.

هر شب می تونه شب آخر باشه... هر نفس آخرین نفس باشه ... جوری زندگی کن که تو آخرین ثانیه شرمنده کرده هات نباشی. قلبتو خالی کن نیکایی ... وقتی "نیکا" میشی که نیک زندگی کنی... از آقا بخواه... از امام الرؤف ... از خدای بزرگ ... کینه نداشته باشی از کسی ... خوش بر خورد باش ... چه در ظاهر چه در باطن خوب بخواه برای همه تا خوب ها برات رقم بخوره تا سرنوشت زیبا و رنگارنگی داشته باشی... تا دنیا ت سیه و سفید نباشه ...

### آقا جون.. خدای من!

سعه صدر صفت شما هست. از دریای عظمت خودتون... از بزرگی مطلق وبی انتهای خودت خدا جون به قطر به هم به قلب کوچیک و سیاه و گرفته ی من بده... خودت غبارهای قلبمو پاک کن ... خدایا ... کمکم کن ... رهام نکن ... هوامو داشته باش ... تا تورو داشته باشم همه چیز دارم اما بدون تو هیچ چیز ارزشی ندارم. خودتو بیش از پیش بهم بده، خدای من، خدای مهربون من ... و اکفنی شرالجن والانس یا سریر الرضا...

نظار یادم بره که به روزی به جایی ... مثل حرم امام رضا... مثل خونه خودت مثل بهشت زمینت حرم امام حسین حرم عمو عباس حرم اسدا... تو حرم حبیبیت ... ازت خواستم بهم مکارم اخلاق رو عطا کنی ... کمکم کن تا به خواستم نزدیک بشم خدا جون ... منو ببخش ... ممنونتم ای نزدیک تر از ...

ارحم الراحمین...  
"الحمد لله رب العالمین"

### بسم رب الرضا (ع)

۸۸/۴/۱۴ یکشنبه پیش از ظهر خدا جونم سلام، سلام، خدای من سلام سلام . امام رضا جونم (ع) ... کم کم خدا حافظ خدایا شکر ت. دفعه آخر که داشتم باهات حرف می زدم گفتم فردا می خوابم بریم مشهد و حالا امروز .. داریم برمی گردیم. خدایا نمی دونم چه حکمتی تو کارته که نمی داری گریه کنم؟؟؟؟ خدایا من بدم ... خیلی اصلا لیاقت اشکو ندارم ولی خدایا تو بگو آخه وقتی به توشه پر از گناه داشته باشی



در رسیدن به فرادهایی بهتر داشته باشی. بدانی که فرصتی کوتاه داری و فقط در همان زمان قید شده در اجاره نامه ات است که می توانی اوج پیدا کنی و خود را به صاحب خانه نشان دهی. مهربان باشی و مهربانی را پیشه خود سازی که هیچ کس از مهرورزی زبانی ندیده و ضرری را متحمل نگشته است.

و این پیام را همیشه در پیش چشمانت داشته باشی که  
"عبادت به جز خدمت خلق نیست"  
و در آخر: زندگی به راه پله ای ماند. پله اول: ابتدای زندگی و پله ی آخر انتهای آن و شاید هم برعکس باشد. شاید میلاد من، مرگ و مرگ، آغاز دوباره زیستنم باشد. انسان بی نهایت است و کاری که از بدو ورود به زمین آموخته بود، همین است:

— "پرواز تابی نهایت....." —

### ■ نجوا باقر آن

#### "مونس شب های بیقراری"

تو را در دست می گیرم و روی قلب می فشارم. آرام می شوم و چشمانم را به روی هم می گذارم. به دلم نگاه می کنم!

یک گوشه آن نوشته: "جاست صاحب اضطاری تا هم و غمش را بزدایم؟" خوب گوش می سپارم، بندایی بر می خیزد که "از رنگ گردن به تو نزدیک ترم" سمت دیگری را می نگریم. نسیم ملایمی می وزد و عطر خوش استجابتی را از مغانم می کند. با خود می گویم: چقدر این جملات آشناست! چه طعم دلنشین و شیرینی دارد! خوب که می اندیشم با تمام دل می یابم که این جملات و جملات دیگری که بانرمی و آرامی آذین دلم شده اند کلام محبوب رؤفم است که به لسان تو برایم فرستاده. تمامی این آشنایی از بیست و سه شب همراه تو بودن برایم مانده. احساس می کنم که بیش از پیش دوست دارم و به تو محتاجم. می خواهم با تو که قرار دل بی قرار می بفرای بگذارم اجازه می دهی؟!

تو عهد نمی شکنی. دعایم کن که من عهد شکن نشوم. می خواهم با تو رفیق یکرنگ شوم. می خواهم از تو بیاموزم. می خواهم نور دیده ام شوی و زینت زبانتم گردی. قول می دهم رفیق نیمه راه نشوم، تو هم قول بده که کمک کنی هر چه بیشتر با تو انس می گیرم بیشتر متعالی شوم و کلمات تو بیشتر از مشرق جانم طلوع کند. دوستت دارم و آرزومند پای بندی به تمام تو هستم برای همیشه....

### ■ ۱۳۹۱/دی/۲۹

امروز دل نوشته های قدیمی ام را می خواندم. آن حرف ها که از دل بر می آمدند و به دل می نشستند. حرف هایی از جنس روزهای آزادگی. روزهای رهایی در جهان بدون تعلق. روزهایی که جسم در دنیا بود و اسیر مکان و زمان... اما روحم خیلی بالاتر از دنیا بود. جایی فرای زمین خاکی اینجا! برای همین بود که دلم به خدا نزدیک تر بود. روحم را اسیر خاک و آدمها نکرده بودم.

حافظم باش یا خیر الحافظین

### ■ «زیبا زیستن از نظر خودمان»

#### نشای سال سوم راهنمایی

«در آغاز حیات، قبل از ورودمان به دنیا، معنای زیستن را نمی دانستیم. دنیا، زمین و جهان برایمان غریب بود و غیر قابل تصور. نمی دانستیم چه در پیش داریم.....»

این ها همه حرف هایی است که بارها و بارها شنیده ایم ولی نمی توانیم به معنای واقعی آنها دست پیدا کنیم. زیرا از آن روزگار حیاتمان، قبل از یادداشتن به زمین چیزی به یاد نداریم. و حال زمین زیست گاه ما گشته و ما هم مستاجران زمین.

دنیا برای هر کس تعریفی متفاوت است و به عبارتی دیگر، هر یک از آدمیان، دنیای مخصوص خود را داراست.

و اینک من نیز یکی از این مستاجران. و من می گویم زیبایی همیشه داشتن نیست. داشتن زیبا نیست ولی خواستنی که توانستن به دنبال داشته باشد، زیباست. زیبایی ها همیشه بزرگ نیستند، گاهی تک گل کوچکی در میان سنگ ها زیباتر از دشتی گل جلوه می کند. زیبایی ها همه در خوب هایی که "ما" خوب تصورشان می کنیم، معنی پیدا نمی کنند. گاهی خاک های تفتیده ی بیابان در اوج سادگی شان از زرنگی های فرزند آدم، آدم آفریده شده از مخلوط خاک و آب که موجب کنار رفتن خنده از لب های انسانی دیگر می شود، بسیار زیباتر است و آن موقع می توانیم دنیايمان را زیبا ببینیم که تک تک سلول های جهان برایمان زیبا باشد. از زشتی ها، زیبا برداشت کنیم و به زیبایی ها فرصت تجلی بدهیم. زیبا زیستن را اینگونه معنایم کنم:

همانطور که بهترین ها را برای خویش می خواهی، حاضر شوی در رسیدن اطفایان به بهتر از بهترین های تو، کمک برسانی و یاریشان کنی. بهترین ها را فقط برای خود نخواهی و دیگران را نیز با بهترین های خود شریک کنی.

همانگونه که شخصیت برای تو پر اهمیت است، دیگری را نیز برای خودش مهم بدنی و هیچ گاه موجب نشوی دیگری برای خودش کم اهمیت جلوه کند که آن وقت است که خود را کم می بیند و رسیدن به کمال را برای خودش ناممکن می پندارد. پس شخصیت دیگران را محترم شمار تا مورد احترام قرار گیری.

همیشه بخششی و گناه دیگران را بزرگ تر از گناهان خود تصور نکنی که این همان غرور است و تبعات غرور، کم نیست. موفقیت را تنها برای خود نخواهی و پیشرفت همه، برایت زیبا و دوست داشتنی و خوشحال کننده باشد و همانطور از موفقیت های کوچک خود نیز شاد شوی و انرژی بگیری تا روز به روز به اوج کمال نزدیک و نزدیک تر شوی.

ابدی فکر نکنی و بدانی که روزی تمام خواهی شد پس از امروز بهره کافی کسب کنی و سعی



از کجا آمده ام؟ به کجا آمده ام؟ آمدنم بهتر چه بود... به کجایم روم آخر. نمایی وطنم... نمی دانم از خدا چه می خواهم. گفته بودند نگاهت که برای بار نخست به کعبه بیفتد، سه دعای مستجاب از آن توسست... قدم زنان می آمدیم... دعای خواندیم... از پله ها بالا آمدیم، چشمانمان به زمین دوخته شده بود. نشستیم... سجده ی شکر می کردیم... بر خاستیم و نگاهمان در جذبه ی روی ماه کعبه گره خورد... اشک ها غلطان سرازیر می گشتند از چشمانمان... و از استاد کریم سه دعای خویش را طلب کردم...

#### ۱- اللهم عجل لولیک الفرج

۲- مستجاب الدعوه قرارمان بده و همچون این سه دعا، دعاهای دیگرمان را نیز مقبول به ما برگردان...

#### ۳- خدایا مرا عاشق خود کن و عاشقم باش...

و تنها در اضطراب دعای آخر به سر می برم... خداوند! تو شاهد دست نوشته های بنده ات هستی...

آمده ام در لباسی سفید به درگاه جمال و جلال و جبروتت.. خدا جونم.. اومدم محرم بشم واسه ورود به خونت. حرم امن الهی.. در لباس بردگان.. و روزی من در همین لباس به زیر خروار ها خاک خواهم رفت و امروز باید باید گفت: "اللهم انی اسئلك الامان بوم لا ینفع مال ولا بنون..." و ما محرم شدیم!!! لبیک.. اللهم لبیک.. ان الحمد و النعمه لك و الملک.. لا شریک لك لبیک...

همگان یک رنگ و یکصدا.. لبیک.. اللهم لبیک

شاعر یک روزی می گفت: ماییم و به حنجره..

خدا!

من تو را، دعوت تو را اجابت کردم.. هیچ شریکی برای تو نیست...

دوستت دارم.. منو برای خودت خالص کن..

۲۰:۲۱

### ■ سرگردانم...

انگار که ذهنم در حبایی محصور گشته...

روح جای دیگری بود. دور از جسم نزدیکتر به آسمان از آنچه امروز فاصله دارد تا به آنجا.

عشق و علاقه بر این چه ساده و عامیانه و چه پاک و واقعی معنای شد چه زیبا بود آن روزها. روزهای سادگی.. روزهای رهایی! آری این سادگی و رهایی متعلق به دنیا نبود. جایی فرای حصار در و پنجره. روح بزرگتر بود. قلبم را به قدری بزرگ می خواستم که بتوانم همه کس و همه چیز را در آن، جا کنم. اما امروز.. هر روز تلاشم برای کوچکتر کردن قلب سیاهم است نه این که قلبم اول سیاه شده باشد نه... کوچک تر شدن و سیاه تر شدنش هر دو با یکدیگر پیشرفت می کنند.. مثل یک سرطان! مثل سلول های سرطانی که انگار روز به روز بیشتر وجود را تسخیر می کنند. خدای بزرگ من!

نمی خواهم! من تیرگی و کوچکی قلبم را نمی خواهم. دوری از تو را نمی خواهم.. اسارت روح در این دنیای زشت و بی رحم را نمی خواهم.. آن هم در حالیکه تو را دارم... روح سفیدی که تو به من داده ای و روز به روز به دستان خودم آلوده ترش می کنم را دارم خدای من! تو اکسیر سفیدی قلبم را می دانی.. تو را بزرگتر شدن روح مرا بهتر از هر کس می دانی.. کمک کن تنها پناه روزها و شب های دوری من.. من دورم. من از تو دورم.. تا آن زمان که در دنیا سپری می کنم هر لحظه از آغوش مهربانت کمتر بهره می برم. خدایا من آغوش گرم تو را می خواهم. آغوش بی مهری و قلب سرد و پر کینه ام بدلی شد از عقل.. خدایا این سردی را از من بگیر و از گرمای وجود خودت

در آن بدم.

خدای مهربون من! تنها کس من... ای نزدیک تر از نثار فراموشت کنم... روح من، روح توست. هوامو داشته باش هوای مارو، هوای هممونو داشته باش!

بنده ی کوچیک و گناهکارت فاطمه

### ■ بسم الله النور

خانه ی مسجد سید

اتاق آرزو هام! ۹۱/۵/۱۷ ۲۱:۴۵

خداجونم سلام! خوبی؟! ممنون که روزه بودم.. البته تو هم قبول داری که روزه بودم یا نه؟! یعنی.. آیا حق به روزه ی درست رو ادا کردم یا نه؟! تونستم روزه دار خوبی باشم یا نه؟! نه... متأسفانه نه...

اما با همه ی بدی هام وظیفم یک مسئله ی دیگه هم هست. تشکر از خالق مهربونم که منو خلق کرد. مقام خلیفه الهی خودش روی زمین رو به من بخشید. این همه نعمت بهم داد. این که بهش - به تو - ایمان دارم. و ازت می خوام که کمک کنی به درجات بالای ایمان برسیم. ایمان از زبون هامون به قلبمون راه پیدا کنه. قلبامونو روشن کنی و خالص برای خودت...

ازت ممنونم که آدمای خوب رو پیش روی من قرار دادی. ازت ممنونم که ریسمان زندگی مو تو دستت گرفتی و تو راهی که خودت می پسندیدی قرارم دادی.. ازت توی این شب مبارک که خودت گفتی "خیر من الف شهر،

تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر... باز هم دوباره به نیم نگاه به من بدبخت بکنی... یا شاید خوشبختی که آگه بخوای نگاهتو از ش بگیری بدبخت ترین بدبخت ها میشه.. ازت می خوام کمکم کنی توی تمام مراحل زندگیم.. همون جور که تا الان همیشه و هر لحظه کنارم بودی، پشتم بودی، دستمو گرفتی و توی هر قدمی که زمین خوردم، دستمو گرفتی و بلندم کردی. اما من نادون نفهمیدم اون دست مهربون، دست تو بود. هر جامی خواستم بیفتم دست رحمت دور بازو هام حلقه شد و از افتادن منو نجات دادی. و دوباره تو خلسه ی جهالت خودم فرو رفته بودم. ازت شرمندم ازت عذر خواهی می کنم... منو ببخش خدای کریم و رحیم و غفور و بنده نواز من... خدایا! تو خودت یادم دادی که با این اسامی تو رو بخونم، خودتو اینجوری بهم شناسوندی. من تو رو بار رحمتت درک کر کردم. چون توی هر صحنه ی زندگیم، رب الکریم مهربونم، جلوه ای از الطاف رحمانیتش رو بهم نشون داده... تو همان رب الکریم مهربون منی.. همونی که به موسی گفتی: "فاخلع نعلیک، انک بالواد المقدس طوی" خداجونم! کمکم کن روح ما هم "فاخلع نعلیک" تو رو اجابت بکنه. کمکمون کن تو زندگی شیپورزن نباشیم. از مقام حرف به عمل ارتقاء پیدا کنیم. کمکمون کن تا اراده قوی داشته باشیم. در راه تقویت پشتکارمون بهمون اراده ی قوی بده. کمکمون کن تا تو رو تو زندگی هامون از یاد نبریم. یادمون باشه به خدای مهربون و دست و دلباز و با سخاوت داریم که

گفته "ادعونی استجب لکم..." حواسمون باشه که تو فقط از ما ۱ کار ساده و آسون خواستی.. فقط گفتی "شما منو بخونید..." همین کار ساده که آگه یاری تو نباشه، هیچ کس نمی تونه از ش بر بیاد. نمی دونم کار درستیه یا نه.. ولی به جورایی دوست دارم حرفی که زدم رو به آیه ی "ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا" ربط بدم ما باید تو رو بخونیم.. کمکمون کن بعد از اینکه فهمیدیم باید تو رو بخونیم، قلبمون منحرف نشه...

توی خونه پشت کامپیوتر (خاموشه) اتاق صالح و حامد دوشنبه ساعت: ۲۰:۳۰ شب ۸۸/۴/۸

### ■ بسم الله النور

السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین (ع)

... یا مولای یاعلی بن موسی الرضا (ع)

خداجونم سلام. سلام خدا جون. سلام سلام سلام. وای خدایا سلام.. خدا جونم دلم گرفته... خدایا خیلی دوستت دارم. دلم برات تنگ شده بود خدایا نکنه تو هم بخوای مثله بقیه بنده هات که وقتی من بهشون زنگ نمی زدم یا محل نمی دارم بخوای دیگه بهم محل نذاری؟! ببخشید خدای گل، خدای من... خدا جونم دلم می خواد الان پارسل بود. دوباره شروع می کردم... خدایا چند روز دیگه به سال از اولین باری که برات نوشتم می گذره... خدایا خیلی ماهی... خدایا می خوام پیام پیش خودت. می ترسم. خدایا کمکم کن دستمو ولی نکن. خدا جونم تنهایی می ترسم. خدایا دلم تنگه... تنگ غروب کربلات... خدایا شکرت.. نمی دونم چه جوری باید شکرت رو به جا بیارم. خدایا شکرت خدا





جونم.. خدایا واقعاً شکر ت... به همچین وقتی ۱ سال پیش حسرت اون هایی رو که الان جای خود منن رو می خوردم... خدایا ۴/۵ جزء دیگه نمونده. کمکم کن. کمکم کن تا حداقل بتونم همین ۴/۵ جزء رو درک کنم... خدایا خیلی خوشگلی.. خیلی نازی خیلی... خدایا ببخشید من خیلی بدم خدا جونم... خیلی خودم که می دونم خدایا تو منو ببخش. نمی دونم خدا جونم.. خیلی دوست دارم... خدایا من بابا عاشقتم خیلی نازی. خیلی مهربونی. خدایا گل من خدایا حالا که داری نگام می کنی چی داری میگی در بارم ؟؟؟؟ خدایا شکر تو فردا می خوی بریم مشهد الهی قربونت برم خدا جونم فقط قربون خودت نه خانم جوزدانی، نه ساراسادات، نه همه و نه... خدایا فقط تویی که ارزش دوست داشتن داری و اهل بیتت فقط... خدایا ازت می خوام هر چی عشق مجازی و بی خودیه از تو دلم بیرون کنی هر چی... خدایا فقط و فقط خودتو می خوام. خدایا توی حرم امام رضا (ع) جونم تنهام نذار... خواهش می کنم ازت.. پیشم باش خدا جونم خدایا منو ببخش خدایا تو که غفار الذنوبی تو که ارحم الراحمینی، خدا جونم تنهام نذار. هیچ کس دیگه رو نمی خوام فقط خودت.. فقط خدایا حال و حوصله ننداری دیگه چرا ضد حال وارد می کنی؟ آخه خدایا ببخشید مامان و بابام رو هم می خوام ولی نه دیگه فقط خودتو... چشم حرف مامانم گوش می کنم خوب تو هم کمکم کن باشه ؟؟؟... فردا امتحان

دارم.. کمکم کن... خدا جونم من بابام می خوام... پس کی خدایا؟ دلم تنگه... خدایا کمکم کن تا تو زمره ی یاری بابامون باشیم.. اللهم اجعلنی من خیر انصاره و اعوانه... اللهم ارزقنا زبانه الحسین (ع) اللهم ارزقنا شفاعه الحسین (ع).. اللهم ارزقنا محبه الحسین (ع) اللهم ارزقنا توفیق شهاده فی سبیلک... خدایا خسته ام.. آخه چرا باید فطرت های پاک به این حال و روز دچار بشن؟ اعدو بالله من الشیطان الرجیم.. کمکم کن خدا گلم... کمکم... کمکم.. باهام باش... باشه خدایا؟ خواهش این هارو هم پیش خودت نگهش دار... حرف های من و تو رو نباید کسی بفهمه، نه؟؟؟ خدایا خیلی دوست دارم کمکم کن... عاشقتم خدایا... بنده ی کوچیک و گناهکارت مئه همیشه خودت حافظ فاطمه "الحمد لله رب العالمین"

■ بسم رب الرحیم

۲۱ مهر ۱۳۹۱ جمعه ۱۹:۲۴

"رب اشرح لی صدری"

سلام به روی ماهت خدا جون!

امسال، سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱. کلاس دوم تجربی "ب" من: فاطمه پرورش، شماره ی ۷ دفتر کلاسی! محل سکنی: ردیف یکی مانده به آخر: در کنار شهرداد احمدی و کیمیا جابری. سال خوببست! دوستش دارم. حس های گوناگونی که از ابتدای مهر تا به حال دچارش شده ام و امیدوارم که رو به تعالی برود. فکرم

بیشتر محصور و محدود درس است اما... خوب نیست آنقدرها! بد هم نیست! چرا که می خوام امسال و ۲ سال دیگر و بعد از آن نیز تا آخرین نفس و تا آخرین رخصت حیات در دنیای فعلی، تلاش کنم درست تلاش کنم. به قول پاستور عزیز

"من آنچه در توان داشته ام انجام داده ام!" و امیدوارم که در آن لحظه ی آخر، آخرین نفس را با خیال راحت بیرون بدهم و با آرامش خیال و لیخندی بر لب به خود این جمله را بگویم...

زندگی زیباست. به آن شرط که از آن طلب زیبایی کنیم. از آن زیبایی انتظار داشته باشیم و آن را خوب تصور و نقش بندی کنیم. این روزها دوباره کلاس زبانم شروع شده و من دوباره با ذوق و شوق فراوان زبان می خوانم. از امسال باید ریاضی و عربی را عالی بخوانم و امیدوارم که در نهایت از این تونل پر پیچ و خم کنکور و درس موفق و سر بلند و شاد سر بیرون آورم.

■ "بسم رب الغفور / ۶/ خرداد ۱۳۹۱"

باز هم به نام تو! مانند همیشه. از ازل تا ابد.. و چه زیبا و شایسته است نام تو.. و من چه کوچک و ناچیزم در برابر عظمت و هیبت و جلال و جبروتت. گر تو نخواهی چرخ فلک هم قدمی پیش نرود. یاری مان کن درست زندگی کنیم. آنگونه که شایسته ی روح دمیده ی تو در جسم خاکی ماست. جسم نیز از توست. من از توام.

امشب شب آرزوهاست.. می خوام آرزوهایم را

پیش چشمانم بیاورم.. می خوام ۳۶۵ روز دیگر که باز به شب آرزوهایم رسم بدانم آرزوهایم چقدر دچار دگرگونی خواهند شد! چقدر از آرزوهایم به صلاح دید شما "پروردگار مهربان" بر آورده و به نتیجه خواهد رسید. دوست دارم. ای نزدیکتر از..."

خدای مهربانم.. اشتباهاتم زیادند.. تو به ستار العیوبی و غفار الذنوبی ات مرا ببخش.. گناهان و خطاهایم را ببخش. بیوشان.

خدایا! ما خیلی پررو ایم. هر کاری دوست داریم می کنیم. آخرش هم توقع داریم ببخشی.. پاک کنی و حتی.. بیوشانی.

اما.. مگه غیر از تو هم کسی می تونه خرابکاری های ما بنده های کوچیک مغز فندقی! رو نادیده بگیره و با بزرگواری و سخاوتش از همه چیز بگذره..؟ خدایا.. تو منو ببخش و کمکم کن که نلغزم.. تو اراده ی قوی به من بده. کمکم کن اهر بار شرمند تر از بار قبل پیشت نیام. شرمند تر... اشک به چشمانم نمی دی..؟"

یاد اون دختر بچه ی ۱۱ ساله بخیر.. که شبامی یومد پیش تو واست درد و دل می کرد. اون وقت هم اشتباه داشت ولی به سنگی حلاش نبود. به پرروگی حلاش نبود.

خدایا دوست دارم. آفتاب من! بتاب.. باران من.. ببار..

# پیمانی از دست نوشته‌های فاطمه پرورش

Subject : 21 شهریور 1391 . جلد . 19:29

Date : شهر ربیع الثانی

« در شرح ملی صدیگه »

سنگ به یکی ماهیت خواجهن!

اسسال . اسسال . اسسال . ۱۳۹۱ . ۹۲ . گلشن دلم خجری تب " من : فاطمه پرورش ، شماره کی لا دفتر طای : گلشن سلطی ! رریف یلم مانده به آخر : دننا . شکر از اچری دلمیجا کی  
سدال خوسیت ! دوستش دارم . حسن هاکی گویا گوی که از ایبری خجری به حال به جانش شده ام و ایسلام که رویه یعلی کرد . فخرم شتر حضور و محمود کس است اما ... خوب نیست آنقدرها  
دیویم نیست ! چرا که می خواهم اسسال و اسسال دیگر و بعد از آن نیز تا آخرین نفس در آخرت برصفت حیات دنیای فعلی ، اسسال ایلم . در دست تلاش ایلم . بدقول با حضور عزیز :

لا من آنچه در توان داشته ام انجام داده ام !

دانشگاه که در دلتان گنجی آخر ، آخرین نفس را با خیال راحت بیرون بفرم و با آرایش خیال دلگشایی بر لب به خدایین حمد و ثناء ...

دنیوی ریاضیت . بیل شرط که از آن طلب زیبایی کنیم . از آن زیبایی انصاف داشته باشیم و آن را خوب تصور و تلاش بکنیم . این روزها دوباره گلشن زمانم شرح شده و من دوباره یادآور  
مشوق خدایان زمانم می خواهم . از اسسال باید ریاضی دیگری را عالی بخوانم و امیدوارم که در نهایت از این توانم بیج دهم . گنگر و گلش خوش و در بلند و ساداب بیرون آورم .

« زیادتین نام نام صلاست ... جفا دوست دارم ... ریاضی با کمال زنده داشته ... تو صانعی دهن خلقت ، تو باری دهن بدهی خجری ... تو بخشی ببری کی یادایم ؟؟ »

« برو فاطمه ، بخجری برو دعای دنیا هستند ... اگر آنرا نبودند من نبودم . اگر خوب نبودند من اینگونه که هستم ، نبودم . خوب نیستم ... ایلم ... اما می توانم صلیه بکار از آنچه هستم باشم .  
خجری را شکر در به خاطر وجود این دنیا ... جانم را بفرود به جان آنرا میزنم . سلام و سلامت ، ساد و صلال دلی عظمه .

خجری خجریان من

خیلی دقت است با تو من با اعتماد ... برای بخش ... تو خطا خط و کله بندی ... کله بند صبح من ، غمناک و آبروی من ، سرور منی در خجری من ... موقعیت و تلاش من ... در ایلم من ... آنچه نیستی  
و بس که موجب می شود بسبب لطف . از من دریغ کنی بخشا و از بدهی کوچک در کم . دوست دارم ... کلمه ... به طریقت تمام ... خصوصاً زید زینت ...  
« خود داشته باش خدایان کلمه .

بندگی کوید و انصافات - فاطمه ریاضی

ایلم که ایلم سسال از دوری از آس و روشنی و باطله . ایلم لیلای آس چشم تو باشم ... ایلم تمهیدت بود و کت بیلم

# سخنرانی فاطمه پرورش در گلستان شهدا

## به مناسبت نماز وحدت دانش آموزان مدارس سمپاد

۸ بهمن ۹۲



بسم الله النور، بسم الله النور النور، بسم الله الذی خلق النور من النور  
ای غایب از این محضر از مات سلام الله وی از همه حاضر تر از مات سلام الله ای نور پسندیده وی سر مه هر دیده احسنت زهی منظر از مات سلام الله ای صورت روحانی وی رحمت ربانی بر مومن و بر کافر از مات سلام الله چون ماه تمام آبی و آن گاه ز بام آبی ای ماه تورا چاکر از مات سلام الله ای غایب بس حاضر بر حال همه ناظر وی بحر پر از گوهر از مات سلام الله ای شاهد بی نقصان وی روح ز تورقصان وی مستی تو در سر از مات سلام الله ای جوشش می از تووی شکر نی از تو وز هر دو تویی خوشتر از مات سلام الله سلام عرض می کنم خدمت تمامی عزیزان و بزرگواران و خدا را شاکرم به سبب افتخاری که امروز نصیب بنده شد که در این مکان مقدس در خدمت تمامی عزیزان و دوستان گرامی باشم. امیدوارم از چند دقیقه وقتتان که در اختیار من قرار می دهید بتوانم به درستی استفاده کنم. حتما دیده اید که وقتی خطاط‌ها می خواهند خطاطی کنند ابتدا قلم نی را داخل مرکب می گذارند. اگر این قلم نی بتواند جوهر و مرکب را در خودش نگه دارد و درست بنویسد خطاط باز هم آن قلم را در مرکب می زند. اما اگر نتواند قلم این مرکب را در

خودش نگه دارد یا این که بشکند آن قلم کنار گذاشته می شود. محیطمان همان مرکب و وجودمان همان قلم است. اگر بتوانیم از نعمتهایی که خدا در اختیارمان قرار داده مانند نعمت درک و فهم استفاده کنیم، خدا باز هم ما را زیباتر می کند. باز هم مرکب می ریزد. انشالله قلم وجود ما هر روز بتواند خودش را برای دریافت حقایق آماده تر کند. حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید گروهی از مردم خدا را عبادت می کنند برای طمع بهشت. این عبادت از نوع تجارت است. گروهی عبادت می کنند از ترس. این عبادت شبیه بندگان است. گروهی هم خدا را عبادت می کنند نه از ترس جهنم و نه برای بهشت بلکه سپاسگزارند چون خدای خود را می شناسند و آنچه را دارند از خدا می بینند و چون همه چیز را از خدایم بینند حس سپاسگزاری آنها را وادار به عبادت می کند. یعنی اگر نه بهشتی باشد نه جهنمی شناخت اواز خدا و حس سپاسگزاری او از خدا و او را عبادت می کند و این عبادت آزادگان است. همان خدایی که اشاره کند همه چیز وجود پیدا می کند. قال الله تعالی کن فیکون.

دیگر صفت بزرگی مخصوص خداست. هیچ چیز دیگری بر ایمان بزرگ نمی شود. هیچ چیز دیگری، هیچ کس دیگری، هیچ قدرت دیگری نمی تواند ما را بلرزاند. و نه هیچ قدرتی نمی تواند آرامش ما را بگیرد. پس اگر خدا را تنها پناه قرار

بدهیم، اگر به او یقین داشته باشیم، باور داشته باشیم، در زندگی خیلی از مشکلاتی که داریم حل خواهد شد. خدا برای بنده اش مشکل نمی خواهد. اگر یک وقتها بیسی در زندگی می بینیم مشکلاتی داریم این مشکلات یا نتیجه اعمال ماست یا اینکه مشکل نیست بلکه در حقیقت نعمتی است که اگر باخوش بینی به آن نگاه کنیم خداوند نعمتی بزرگ در اختیار بنده اش قرار داده است. شاید یک فرصتی برای یاد گرفتن درسهایی از زندگی است چه بهتر مانند همان مضمونی که آیت الله بهجت می فرماید: که ای کاش به خدا جوری نگاه می کردیم و باور داشتیم مثل همان طفل نوزاد که باور دارد که مادرش هیچگاه او را گرسنه نمی گذارد. یقین دارد که مادرش همیشه همراه اوست.

وقتی باور داشته باشیم که خدای ما خدا باشد وقتی بنده این خدا باشیم مطمئن هستیم که هیچ وقت ما را تنها نمیگذارد. عبادت را فقط تکلیف ندانیم درست است که تکلیف است و ما مکلفیم ولی مانماز خواندنمان و عبادتمان به چشم تکلیف نگاه نکنیم این عبادت در اصل خواسته یک معشوق است از یک عاشق در اصل وقتی معشوق از عاشقش یک خواسته ای داشته باشد مسلما عاشق تمام تلاش خودش را می کند که خواسته ی معشوق را بر آورده کند نماز عشق بازی عاشق با معشوقش می باشد عاشق می تواند به روشهای دیگر هم با معشوقش عشق بازی کند اما این روش

به طور مخصوصی گفته شده است پس چه بهتر که ما با نماز عشق خودمان را نشان بدهیم. در گذشته و همین اعصار کنونی هم افرادی می رفتند و عرض می کردند فلان شخص خیلی کارهای بدی انجام می دهد این کار او... و شرح احوالاتش را می گفتند ولی در عین حال نماز هم می خواند. بزرگان می گفتند اگر نمازش را می خواند غم نخوردید نمازش او را نگه می دارد. همان طور که خداوند در قرآن می فرماید: ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر.

البته وقتی می توانیم نتیجه ی بهتری از نمازمان بگیریم که هر روزمان با یک شروع تازه و هر بار با یک شروع نو و حس تازه و نو نماز بخوانیم. نماز خواندن برای ما عادت نشود. یک سری کلمات که هر روز بخوانیم ولی درک درستی از کلمات نداشته باشیم. همان حرفی که در ابتدا زدم که اگر با صمیمیت و درست با خدای خودمان صحبت کنیم خیلی نتیجه ی بهتری می توانیم بگیریم. خیلی لحظتمان شیرین تر می شود و از عبادت تمان لذت می بریم.

خیلی خوشحالم که وقت گران بهایتان را در اختیار من قرار دادید امیدوارم توانسته باشم به بهترین نحو استفاده نمایم و در پایان آرزوی سلامتی و عاقبت به خیری برای همه را از خداوند منان تقاضا دارم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

# مسؤل سابق اداره استعدادهای درخشان اداره کل آموزش و پرورش استان اصفهان

## مسافر عرش



خودخواهی نی دیدید.

محمد مات شهیداً هر کس با محبت ال پیغمبر از دنیا بره شهید از دنیا رفته من فاطمه را شهیده می دانم آن اطفال شیعتنا من المومنین تربیه فاطمه الزهرا سلام الله علیها اطفال شیعیان مومن ما را پدر و مادرشون تربیتشون بعهدہ نمی گیرند حضرت زهرا تربیت اونارا و یزه، مربی پرورش و تربیتی بچه های خاص شیعه حضرت زهرا است اگر آدم گرفتار باشه و درد سر و دغدغه ای چه درونی چه بیرونی داشته باشه حتی اگر بره بر سر مزار فاطمه توسل پیدا کنه و خدا را به به صاحب اون قبر قسم بده من بعید می دونم اون شخص دست خالی برگرده این دختر با رعایت تمام حد و حدود دینی و باورهای خانوادگی و عرفی و اعتقادی که داشت به دختر شاد و با نشاط بود چون در بازی ها و مسابقات شرکت می کرد ملموس با تربیون و میکروفون بود. با دوستانش صمیمی بود.

اکثراً قرآن صبحگاهی را می خوند، تواشیح می خوند به قول مربی پرورش شون می گفت من صبح که میرفتم اول وقت ایشون تو اتاق من بود دختری بود که در فعالیتهای اجتماعی شرکت می کرد که نشان می دهد که بین دینداری و نشاط و اجتماعی بودن توازن برقرار کنه و صورت و معنا را خیلی زیبا کنار هم جمع کنه که از شگردهای ذاتیش بود طمانینه ی پدر و مادرش تو اون صحنه برام خیلی آموزنده بود مادر شیدا خوبشتن داری کرد به معامله کرد با خدا که ضعف از خودش نشون نده لذا روزهای سختی بود چون نزدیک می شد به ایام رحلت امام اصلاً خود خرداد ماه تلخیه برای ما ایرانیان برای کسانیه که امام را می شناسند.

۹. فاطمه پرورش به دختری بود در تراز جمهوری اسلامی فاطمه تونسته بود در خودش علم و ایمان - دین و دانش رو پیوند بده چون بچه های ما باید دین گرا باشند یا علم گرا عملاً در وجود فاطمه این پیوند علم و ایمان و دین و دانش را می دید و برای ما مایه ای افتخار بود.

۱۰. فاطمه شدیداً محبوب القلوب بود یعنی عام و خاص ایشون رو دوست داشتند من از علاقه ی وافر پدر و مادرش بهش خبر دارم اما همه دبیران و دوستان لذامی ببینید در رفتن ایشون به شهری داغدار شدد یعنی واقعا مصداق این آیه سوره ی مریم بود که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل له الرحمن و داراً یاتی که داریم اگر کسی رابطه اش را با خدا درست کرد خدا رابطه ای او را با دیگران درست میکنه خداوند دلها را متوجه فاطمه کرده بود فاطمه مرگش هم مثل زندگیش زیبا بود کما تعیشون کما تمیتون اگر خوب زندگی کنید خوب می میرید به مرگ تابناکی داشت درناک بود اما خیلی زیبا بعد از رفتنش هم برکات زیادی از اش موند غیر از آثار قلمی و بیانی که از اش باقی موند خیلی دلها را تلطیف کرد اشکها را جاری کرد صیقل زد به ضمیرهای همه خیلی را بچه های که با فاطمه دوست بودند حتی خود من که رابطه ای استاد و شاگردی باهاش داشتم احساس می کنم در حفظ طهارت ضمیر و پاکی تعهدی به فاطمه داریم من اعتقاد دارم فاطمه بهتره غیر از اینکه باطن و زوایای کشف نشده ای حادثه ی فاطمه چی بود اما حکم من مات علی حب آل

شد تو فضای تیزهوشان اما با این مهارت بالای ارتباطی که داشت یه دختر مدیر بود محور ارتباطات بود به همین با همه ای طیفها و قشرها و همه ای قابلیت ها و گرایشها ارتباط برقرار کنه یک مقبولیت عمومی داشت.

۶. آداب دان بود با اینکه اهل ارتباط بود حدودها را می شناخت حدود محرم - نامحرم - گفتاری - رفتاری آداب می دونست در یک جلسه ای که با برگزیدگان دانش آموزان تیزهوشان گرفته بودم و مورد آنالیز مدرسه تمام دختران شروع کردند به گله و شکایت تا نوبت به فاطمه رسید اولاً در هیجان اونا صحبت نکرد و همان آداب دانی ایشون را کشوند به محور انصاف و با اینکه خیلی شجاعت می خواد در جلسه ای که همه مخالف عموم دبیرا هستند ایشون حمایت کرد از دبیرها و گفت آقای دلوری اینطور نیست دبیرهای خیلی خوبی ام داریم و فضا را به اعتدال خوبی رسوند حتی تاز یانه عذاب وجدانی ام بچه ها خوردند خیلی هاشون با حرف ایشون همراه شدند و هر وقت از مدیر مدرسه می خواستیم به دانش آموز به من معرفی کنه که از نگاه او مدرسه را ببینم فاطمه را معرفی می کردند ویژگی دیگرش

۷. خوش بیانی و خوش قلمیش بود واقعا فاطمه یه قلم سحر آمیز داشت حالا تا وقتی که زنده بود متاسفانه با قلم ایشون مانوس نبودم بعد که نمونه های دل نوشته هایش را دیدم شمانمی تونید این قلم را به یک دختر دبیرستانی نسبت بدید مثل اینکه یه دانشجوی دکترای ادبیات دست به قلم شده و داره می نویسه خیلی زیبا چون من خودم ادبیات تدریس میکنم دانشگاه، می تونم تفاوت قلمها را حتی می تونم ادعا کنم به سبک نویسندگی خاصی داشت که شما تو نمونه های دل نوشته هاش می تونید ببینید و خیلی خوش بیان بود ما در سفر تهران و چه در سفر یزد

۸. افتادگی و فروتنی - اگر به دختری با این همه درخشندگی که اگر هر فضیلتی که به دختر دیگری داشت اون دختر مبتلا به خودپسندی و غرور میشه من گاهی بود که در یک جلسه قرار بود به استعداد های مختلف تو حوزه های مختلف جایزه بدم گاهی فاطمه ۴ بار می اومد و رو سن ایشون ستاره دخت ایران شدد در بین بهترین دخترهای ایران بهترین شدد چه در رفتار فیزیکی - چه گفتار چه در برخوردشون شما بو و عطری از

من فاطمه را از سنین راهنمایی که در تیزهوشان درس می خواندم می شناسم حلقه ای ارتباط من و فاطمه خانم قرآن کریم بود من اون موقع هنوز مسئول مدارس تیزهوشان نبودم ولی چون تردد می کردم تو این مدارس در مدرسه ای راهنمایی دخترانه ی تیزهوشان که رفتم و جود ایشان و خلاقیت ایشون را متوجه شدم با بحثهای قرآنی و کارهای قرآنی که کرده بودند.

من ده تا شاخص را در فاطمه عزیز دیدم که ویژه ای خود ایشون بود یعنی مشخصه هایی که خداوند بهش اعطا کرده بود که از سایر هم سن و سالهایش ممتاز بود.

۱. استعراق ایشون در قرآن بود چون از سر چشمه ای مادر وصل بود به سر چشمه ای قرآنی و واقعا مصداق این حدیث امام صادق علیه السلام بود که اگر جوانی مانوس قرآن شود قرآن با گوشت و خونش اختلاط پیدا می کنه من این رو در فاطمه دیدم و چند بار به دوستانش گفتم که شما بدون وضو به فاطمه دست نزنید برای من یه قرآن مجسم بودم

۲- استعداد سرشارش بود - در عین دغدغه ها و مشغله های قرآنی و جلسه های مذهبی که داشت یه دانش آموز درخشان و ممتاز بود در المپیادهای مختلف شرکت می کرد حتی المپیاد ادبی و گسترده و تنوع ایشون چه در علوم پایه چه در علوم انسانی برای من لذت بخش بود.

۳. طهارت ضمیر و عفت رفتاری که داشت بسیار دختر عقیف و پاکدامن و محجوبی بود و به چادر به عنوان میراث حضرت زهرا سلام الله علیها افتخار می کرد تو جمعی که این نوع موارد خیلی درخشندگی نداشت و تبعاتی داشت برای دختر محجوب و چادری اما از این طهارت ضمیرش و عفت رفتارش با افتخار صیانت می کرد.

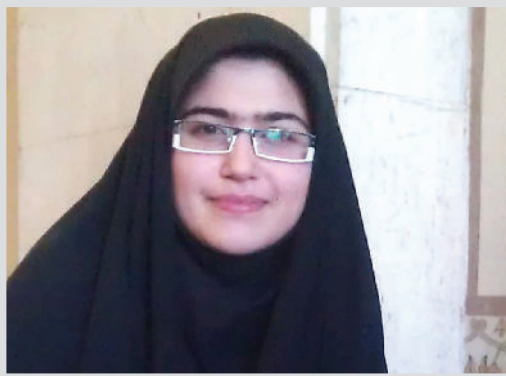
۴. آرامش ذاتی و آرامش بخشی رفتارش بود من در کودکی یکبار عالمه طباطبایی رو دیدم همین حس در من اونجا ایجاد شد دیدن علامه و اون نگاه نافذش در وجود من هنوز داره حرکت می کنه که آرامش خاصی بود من آرامش را از ویژگی خاص فاطمه می دونم.

۵. گشاده رویی از ویژگی دیگرش بود واقعا مهارت ارتباطی خاصی داشت با اینکه دختر محجوبی بود اگر مستلَب بود خیلی زود منزوی می





# فاطمه پرورش در آئینه خاطرات



مشهد مقدس - صحن قدس رضوی



## سخن آخر

خداوند متعال را شاکریم که در سایه الطاف خاصه ربوبی، به ما توفیقی ارزانی فرمود تا در راه نشر خوبیها قدمی برداریم و اینک به حکم وظیفه از تمام بزرگانی که در طول این یک سال با اظهار محبت های خویش، یاریگر ما بودند سپاسگزاریم و مراتب امتنان صمیمانه و متواضعانه خویش را به حضور عالیقدر؛ علمای عظام مسولین محترم شهر و همکارانشان جامعه القرآن و مراکز قرآنی مدیر کل محترم آموزش و پرورش استان اصفهان و کارشناسان آن اداره -موسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت مدارس استعدادهای درخشان استان اصفهان کلیه همکاران فرهنگی و قرآنی شهر دوستان عزیز فاطمه و خانواده های ایشان فامیل دوستان و آشنایان ابراز می داریم و قدردان ارشادات حکیمانه همه عزیزان هستیم.

امید است کاستی های ما در ارائه تصویری جامع تر از شخصیت این مسافر عرش در منظر اهل نظر، بخشوده گردد.

ان... لا یضیع اجر المحسنین

برای شادی روح پرفتوح مرحومه فاطمه پرورش «صلوات»